

"تسخیر سفارت" و موضع مجاهدین خلق ایران

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران

فهرست

- * مقدمه
- * مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۱)
- * مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۲)
- * مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۳)
- * "تسخیر سفارت" و موضع مجاهدین خلق ایران

مقدمه

مسئله ی گروگان گیری در زمان خود، برای بسیاری از نیروها به موضوعی جذاب تبدیل شده بود. تبلیغات وسیع رژیم و تمایلات عملی بسیاری از گروه های سیاسی موجب آن شد تا ظاهراً توده ها نیز در ابتدا از این حادثه استقبال کنند.

از این حادثه زمان درازی نگذشته است و بی شک بسیاری از خوانندگان می توانند آن شرایط را به نحوی زنده در ذهن خود مجسم سازند. همه ی آن گروه هائی که همواره اسیر تمایلات حقیر و غیرانقلابی خویشند، حتی جرات این را نداشتند تا تصور کنند که گروگان گیری نه یک مبارزه ی ضدامپریالیستی، بلکه فریب توده ها بود.

چریک های فدایی خلق ایران از همان ابتدا موضع قاطع خود را صریحاً اعلام کردند. لحن اعلامیه های چریک ها، این مدعا را کاملاً ثابت می کند. چریک ها تا پایان این نمایش، استوار بر موضع خود پافشاری نمودند و روند حوادث و پایان بسیار مضحک این نمایش، صحت موضع گیری ها و تحلیل هایشان را اثبات نمود.

مجموعه ای که در پیش روی دارید، حاوی سه اعلامیه از چریک هاست که در موقعیت های گوناگون بیرون آمده است. در این اعلامیه ها موضع و خطوط اساسی تحلیل ما بیان شده است. البته در تمام مدت زمانی که مسئله گروگانگیری مطرح بود، در اعلامیه ها و آثار مختلف خود راجع به این مسئله به نحوی سخن گفتیم.

و اما در مورد مقاله چهارم، سازمان مجاهدین خلق ایران از ابتدای گروگانگیری، از این حادثه استقبال کرده و آن را یکی از جلوه های مهم مبارزه ضدامپریالیستی کنونی وانمود ساخت. تا آن که پرده ها کاملاً به کنار رفت و حقیقت عریان شد. آنگاه یکباره دیدیم که دوستان مجاهد ۱۸۰ درجه تغییر جهت دادند و به گونه ای سخن گفتند که گوئی از ابتدا حقیقت را می دانسته اند و موضعی درست در قبال آن اتخاذ نموده اند. مقاله چهارم نشان می دهد که این ادعا حقیقت ندارد و با استناد به "مجاهد"، ارگان مجاهدین خلق ایران، چرخش ۱۸۰ درجه ای مجاهدین را به نحوی عریان نمایش می دهد.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۱)

آقای خمینی بار دیگر و مثل همیشه با بوق و کرنای گوش خراشش مضحکه ی نه چندان جدیدی را به راه انداخته است. تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم و با استفاده از شرایطی که فراهم کرده اند، به فحاشی نسبت به چریک های فدایی خلق ایران پرداخته و تازه این را به نام مبارزه ی "ضدامپریالیستی" خود جا می زند.

اکنون که خود آقای خمینی، که البته نه برای اولین بار، این چنین سمت مبارزه ی خلق را از دشمن عمده منحرف می سازد و می کوشد با استفاده از عدم آگاهی بخش هائی از مردم، عناصر ناآگاه را به جان و حیثیت انقلابیون بیاندازد، ما به عنوان چریک های فدایی خلق ایران وظیفه داریم خلق و زحمت کشان میهن را از آنچه که گذشت و هم اکنون با ابعاد بی سابقه ای در جریان است، آگاه سازیم و نگذاریم دستاوردهای انقلابی خلق و خون پاک شهیدان فدایی که در مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش هنوز بر سنگفرش خیابان ها می جوشد، لگدمال خیانت پیشگان تازه به دوران رسیده گردد.

اگر مردم ما در اثر تبلیغات دستگاه دروغ و تزویر پراکنی آقای خمینی، هنوز به خوبی از حقایق باخبر نمی باشند، لاف اقل خود آقای خمینی و نزدیکانشان خیلی خوب می دانند که چگونه و به لطف و مرحمت چه کسانی توانستند قدرت حکومتی را به دست بیاورند و این را خوب می دانند که با وجه المصلحه قراردادن توده ها، همان توده هائی که صادقانه و تا پای جان دلیرانه مبارزه کردند و شهید دادند، بر سر کار آمدند. آقای خمینی به خوبی می دانند که در ازای اعطای چه امتیازاتی و تضمین کدام منافع همین آمریکا، توانستند قدرت را به دست گیرند.

آقای خمینی حتماً به یاد دارند زمانی که تحت رسوائی خیانت های سپهد قره نی در همه جا نواخته می شد، ایشان چه تمجیدی از قره نی مزدور و نوکر سرسپرده ی آمریکا به عمل آوردند و حتماً آقای خمینی می دانند که چه دست هائی سپهد قره باغی، این نماینده ی ژنرال هوپز آمریکائی، را فراری دادند. و نیز آقای خمینی به خوبی می دانند که در اتحاد با چه کسانی ابتدا خلق ترکمن را، سپس خلق عرب و اکنون خلق کرد را به خون می کشند. و بالاخره آقای خمینی خوب می دانند که چگونه دولت منتصب ایشان تمام سعی و تلاش خود را برای رنگ و روغن زدن چهره ی کریمه آمریکا به کار برده است. آری آقای خمینی نه تنها این حقایق را می دانند، بلکه بر صدها واقعیت دیگر که مضمونی از این ننگین تر دارند، واقف است. و حال با این همه می خواهد وانمود سازد که ضدامپریالیست و ضدامریکائی است.

اما همان طور که این ادعای مضحک ایشان فاقد محتوای واقعی می باشد، چسباندن چریک های فدایی خلق ایران به آمریکا نیز خنده آور است. نه تنها خلق های ایران، بلکه افکار عمومی جهان می دانند که حتی در تاریخ ترین و خفقان آمیزترین دوران حیات ننگین محمدرضا شاه، در همان دوران هائی که بسیاری از سردمداران رژیم کنونی در مدح و ثنای "آریامهر" خطبه می سرودند و مردم را به اطاعت از "ذات ملوکانه" ترغیب می کردند، چریک های فدایی خلق ایران با تمام هستی خود در صف اول مبارزه برضد شاه و امپریالیسم قرارداداشتند و خاطره فداکاری ها، استقامت و پایداری آن ها در زیر شکنجه های وحشیانه و میدان های اعدام و ایمان خلل ناپذیرشان به پیروزی راه ظفرنمون کارگران و زحمت کشان در دل خلق مبارزمان شعله ور است و علیرغم عوامفریبی های ایادی آقای خمینی- که البته ایادی دیگران نیز هستند- همچنان شعله می کشد.

چریک های فدایی خلق جان برکف در عرصه ی مبارزه وارد شدند و با نثار خون خود در پیشگاه خلق خویش، صداقت و ایمان خود را به راه راستین زحمت کشان ثابت کردند. آنوقت چگونه آقای خمینی، این مرجع شیعه، این چنین بی پروا می تواند در مورد چریک های فدایی خلق ایران سخن بگوید؟!

اما از کسانی که دست هایشان تا آرنج به خون برادران گُرد آغشته است، از کسانی که با "شیاطین" دیروز بر سر میز مذاکره می نشینند و تمام اعمال جنایت کارانه ی خود را فراموش می کنند، چگونه می توان انتظار داشت که پاکی، صداقت و ایمان خلل ناپذیر چریک های فدایی خلق را به فراموشی نسپارند.

اما اگر آقای خمینی فراموش کارند، وجدان آگاه و بیدار خلق هیچ گاه لکه های سیاه کارنامه ی ننگین حکومتش را فراموش نمی کند. آری، وجدان های بیدار و آگاه به یاد می آورند که تظاهرات به اصطلاح ضدامریکائی اردیبهشت ۵۸ چگونه برگزار شد. آن تظاهراتی که از جانب پیروان "امام" در مقابل سفارت آمریکا یکسره به تظاهراتی علیه کمونیست ها تبدیل شد! توگویی به این وسیله توده ها را به گرنش در مقابل آمریکا، این دشمن کمونیست ها و زحمت کشان جهان، می خوانند و چماق داران طرفدار "امام"

تظاهرات ضدامپریالیستی نیروهای مترقی را در نیمه ی راه به خون می کشند و آن را متوقف می سازند. اندکی بعد، خیلی سریع همه ی آن "احساسات ضدامپریالیستی و ضدآمریکائی" آقایان به خاموشی گرائید و دیگر هرگز صحبتی از آن به میان نیامد. این ها همه نشان می دهد که چگونه وابستگان به امپریالیسم، توده ها را همچون وسیله ای در جهت تأمین منافع و مصالح ضدخلقی خود به کار می گیرند و سپس آن ها را از میدان مبارزه خارج می کنند.

حادثه ی اخیر نیز درس های آموزنده ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله ی پاسداران واریسی می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند، درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند. در حقیقت "اشغال" سفارت با محاسبه کامل انجام پذیرفت و مثل همیشه از این که توده ها در این امر شرکت کنند، ممانعت به عمل آمد، زیرا اگر توده ها ابتکار عمل را به دست گیرند، آنوقت مجالی برای زدوبند و مصالحه باقی نمی گذارند. توده ها فقط "حق" دارند برعلیه آمریکا شعار دهند و فردا که کار آقایان فیصله یافت، باید همه این مسائل را فراموش کنند.

اگر واقعاً هدف شما مبارزه با امپریالیسم است، چرا تاکنون تمام منافع اقتصادی و بنیادی آمریکا در ایران حفظ شده و از آن حراست می شود؟ هزینه هنگفت خرید اسلحه و وسائل یدکی ابزارهای جنگی که امروز شما به وسیله آن ها خلق کرد و سایر خلق ها را به خون می کشید، به جیب چه کسانی جز دولت و سرمایه داران آمریکائی سرازیر می شود و قراردادهای میلیارد دلاری شما با امپریالیسم ژاپن و آلمان و غیره به نفع چه کسانی جز امپریالیست های چپاولگر تمام می شود؟

در شرایطی که وابستگی و چپاول امپریالیستی کماکان وجود دارد، آنوقت اشغال سفارت را مبارزه ضدامپریالیستی قلمداد می کنند. در چنین شرایطی بسیار طبیعیست که آقای خمینی به چریک های فدایی خلق بتازد و سعی کند کارنامه درخشان مبارزات آن ها را لکه دار سازد، زیرا این چریک های فدایی خلق هستند که لحظه ای منافع خلق و زحمت کشان را فراموش نمی کنند و کسانی را که آرزوی بندوبست با امپریالیسم را در سر می پروراند، آرام نمی گذارند. کج راه آقای خمینی با راه راستین چریک های فدایی خلق درست بر سر مصالح کارگران و زحمت کشان است که در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

آینده با وضوح تمام نشان خواهد داد که آقای خمینی و یارانش این بازی را به چه منظوری به راه انداخته اند. آینده نشان خواهد داد که هدف آقای خمینی از این همه هیاهو، نه پرورش روحیه ی انقلابی و ضدامپریالیستی توده ها و نه برای پیشبرد مبارزه ی ضدامپریالیستی، بلکه برای جلب حمایت هرچه بیشتر و تحکیم رابطه خود با امپریالیست ها است. آینده نشان خواهد داد که چگونه دستگاه های تبلیغاتی با توطئه سکوت و با به راه انداختن جریان های انحرافی، خاطره ی اشغال سفارت را از ذهن مردم خواهند شست.

و اما چریک های فدایی خلق ایران مصممانه و با عزمی آهنین به مبارزه ی ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی خود ادامه خواهند داد و همگام با مبارزات انقلابی توده ها از کوچک ترین اقدام ضدامپریالیستی مردم حمایت خواهند کرد و با تمام قوا در بسط و گسترش آن خواهند کوشید و قاطعانه فریبکاران و دغلكاران را افشاء خواهند نمود. آن ها با ایمان تزلزل ناپذیر خود به قدرت توده ها و آینده ظفرنمون مبارزات آن ها، لحظه ای در این مبارزه درنگ نخواهند کرد و همواره به عهد خونینی که با خلق خود برای پیکار با امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم جنایتکار آمریکا و سگ های زنجیریش بسته اند، وفادار خواهند ماند.

مرگ بر امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امپریالیسم آمریکا!
مرگ بر دغلكاران و فریبکاران!
مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران
۵۸ / ۸ / ۱۷

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۲)

خطاب به نیروهای آگاه و روشنفکران انقلابی!

هیئت حاکمه با ترتیب حمله به سفارت آمریکا، ژست ضدآمریکائی و ضدامپریالیستی به خود گرفته و قصد دارد یکبار دیگر انرژی توده ها را در جهت تأمین منافع حقیر خویش به کار گیرد. اینان که از ابتدا سعی در سرکوب مبارزات ضدامپریالیستی خلق قهرمان ما داشتند، حال یکباره گویا به یاد "مبارزه ی ضدامپریالیستی" افتاده اند و در حالی که همچنان به حراست سرمایه های انحصاری مشغولند، می خواهند تا توده های زحمت کش ما، حمله به جاسوسخانه ی آمریکا را به عنوان مبارزه با امپریالیسم تلقی نمایند. حاکمیت کنونی در طول ۹ ماه حکومت خود، ماهیت واقعی اش را آشکار ساخته و در هر گامی که برداشته نشان داده که جز به تحکیم روابط گذشته- روابطی که حاصل سال های طولانی سلطه ی امپریالیسم است- نمی اندیشد. روابطی که تنها دستاورد آن، غارت و استثمار خلق توسط امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکا است.

ژست ضدامپریالیستی اخیر رژیم، همان طور که انتظار می رفت با سرکوب مجدد مبارزات ضدامپریالیستی توده ها توأم شد. این بار هم آن ها درعین حال که با تبلیغات عوام فریبانه سعی کردند خود را مدافع خلق به حساب آورند، "شورای انقلاب" به صدور اعلامیه ای برعلیه کارگران و زحمت کشان پرداخت و هر نوع تحصن و اعتصاب را با برچسب آمریکائی محکوم نمود. با این روند معلوم است که آن ها با ترتیب تسخیر سفارت آمریکا، وعده ی سرکوب خشن را به زحمت کشان میهن مان می دهند.

روشنفکران انقلابی و نیروهای آگاه خلق!

حساسیت شرایط کنونی و وظایف خطیری که نیروهای آگاه روشنفکر در این شرایط به عهده دارند، ایجاب می کند که با واقع بینی و با دیدی کاملاً علمی ماهیت طبقاتی حاکمیت کنونی را بشناسند و آن را در نزد خلق افشاء نمایند. حاکمیت کنونی همواره سعی کرده است حکومت خود را همچون حکومت دکتر مصدق ملی جلوه دهد. باید پرسید؛ دولت مصدق دارای چه وجوه مشخصه ای بود که کمونیست ها در تحلیل های خود، آن را ملی محسوب می کنند؟ چرا این دولت ملی بود و چرا اصولاً می توانست ملی باشد؟ اقدامات ضدامپریالیستی دولت مصدق گواه آشکار ملی بودن آنست؛ قطع نفت ایران به روی امپریالیست ها، جلوگیری از ورود کالاهای امپریالیستی به ایران، کوشش در ایجاد فضای دموکراتیک در جامعه و ...، تنها از عهده ی یک دولت ملی ساخته بود.

دولت مصدق به عنوان نماینده ی بورژوازی ملی، خود محصول شرایط اقتصادی- اجتماعی آن دوره از تاریخ ایران بود. مصدق در شرایط بحران شدید جهان سرمایه داری و در شرایط ضعف امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم، توانست قدرت سیاسی را به دست گیرد. در آن دوره، روابط امپریالیستی هنوز امکان آن را نیافته بود که مانند شرایط کنونی تا اعماق جامعه ی ما نفوذ کند و فعالیت در تمامی حوزه های اقتصادی منوط به ارتباط مستقیم با امپریالیسم نبود. در نتیجه بورژوازی ملی به عنوان یک طبقه عینیت داشت و دارای تضادی مشخص با امپریالیسم بود. امپریالیسم اگرچه مناسبات فئودالی موجود را تا حد زیادی وابسته به بازارهای امپریالیستی نموده بود، ولی با قطع روابط امپریالیستی، جریان تولید می توانست در این حوزه ادامه یابد. مجموعه ی این شرایط به دکتر مصدق امکان داد، علیرغم محاصره ی اقتصادی ایران توسط امپریالیست ها و بایکوت خرید نفت ایران از طرف آنان، با تکیه بر تولید ملی همچنان بر سر کار باقی بماند و به بازسازی اقتصاد ملی بپردازد. همین افتخار برای دولت مصدق بس که برای اولین بار در تاریخ اقتصادی ایران، کسری موازنه در بودجه وجود نداشت.

دولت مصدق نه خواست تغییر مناسبات سرمایه داری را داشت و نه می توانست ماشین دولتی را خرد نماید. با این حال قطع رابطه با امپریالیسم و بازسازی جامعه ی ایران در خلاف جهت منافع امپریالیسم، باعث شده است که این دولت به عنوان یک دولت ملی از طرف کمونیست ها مورد تأیید قرارگیرد.

ولی وضعیت در حال حاضر چگونه است؟ بعد از کودتای ۲۸ مرداد، امپریالیسم وسیعاً به گسترش مناسبات خود در جامعه ی ما پرداخت و با انجام اصلاحات ارضی که مناسبات امپریالیستی حتی به روستاها- تنها عرصه ای که تا حدودی دور از روابط امپریالیستی قرارداشت- گسترش یافت. در تمامی این دوران جزء جزء مناسبات تولیدی و جزء جزء روابط روبنائی جامعه ی ما وابسته به امپریالیسم شده و روابط چنان شکل گرفته است که حرکت در هر بخش تولیدی منوط به ارتباط مستقیم با اقتصاد امپریالیستی

است. بدین ترتیب جامعه ی ما به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی بدل گشته است. دیگر نه از اقتصاد ملی خیری است و نه بورژوازی ملی در جامعه ی ما عینیت دارد. در چنین شرایطی دیگر نمی توان از به حاکمیت رسیدن بورژوازی ملی صحبت به میان آورد و حتی نمی توان گفت که خرده بورژوازی به مسند قدرت رسیده و رسالت بازسازی اقتصاد ملی را به عهده دارد. جایی که مناسبات امپریالیستی آنچنان در تاروپود جامعه ی ما تنیده شده که تنها راه نجات، دگرگونی کامل اقتصادی و اجتماعی موجود است و تنها با استقرار نظم نوین تاریخی می توان به سلطه ی امپریالیسم در میهن ما خاتمه داد، چنین کاری در حیطه ی توان طبقاتی خرده بورژوازی نیست. این تنها طبقه ی کارگر است که می تواند جنبش ضدامپریالیستی خلق را رهبری کرده و با برنامه و مشی انقلابی خود، ریشه ی امپریالیسم را از جامعه ی ما برکند و سرانجام انقلاب را به پیروزی برساند.

خرده بورژوازی به دلیل تضادهای عینی آشکارش با امپریالیسم، ضدامپریالیست است و از این رو متحد پرولتاریاست، ولی این قشر خود قادر نیست قدرت را به دست گرفته و به اقدامات ضدامپریالیستی دست یازد.

با توجه به این که بعضی از اعضای تشکیل دهنده ی حاکمیت جدید در زمان های گذشته، طبقات و افشار خلقی را نمایندگی می کردند، رژیم با به رخ کشیدن سابقه ی بعضی از این افراد سعی دارد ماهیت خود را ملی (بورژوازی یا خرده بورژوازی) قلمداد نماید. آیا این امر می تواند موجب فریب روشنفکران و نیروهای آگاه جامعه ی ما گردد؟ آیا می توان آن همه اعمال ضد خلقی آن ها را مشاهده کرد و آن همه خدمتی را که با سرکوب توده ها به امپریالیسم می کنند، نادیده گرفت و آن ها را نمایندگان خرده بورژوازی دانست؟ خرده بورژوازی که به طور مادی دارای چنان تضادی با امپریالیسم است که فقط با خودکشی طبقاتی و نفی خود (یعنی یک امر محال) می تواند با امپریالیسم کنار آید؟ باید دانست حتی کسانی که نمایندگان این قشر محسوب می شوند، اگر با امپریالیسم سازش کنند، به عنوان یک فرد به طبقه ی خود خیانت کرده اند و سازش آن ها نمی تواند سازش خرده بورژوازی با امپریالیسم تلقی گردد. نمایندگان سیاسی یک طبقه می توانند به نمایندگان طبقه ی متخاصم تبدیل شوند، در حالی که چنین امکانی برای خود طبقه وجود ندارد و طبقه، نمایندگان جدیدی برای خود می آفریند.

ولی صحت این موضوع را که حاکمیت کنونی نماینده ی خرده بورژوازی نبوده، بلکه حاکمیتی وابسته است، نه تنها شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه ی ما اثبات می کند، بلکه کارنامه ی سیاه ۹ ماه حکومت ظالمانه، ۹ ماه خیانت و ۹ ماه جنایت حاکمین وقت نیز آن را ثابت می کند. اقدامات ضدامپریالیستی دولت مصدق را با حاکمیت جدید مقایسه کنید. حاکمیت جدید نه تنها کوچک ترین قدمی در جهت منافع افشار و طبقات خلقی برداشته است، بلکه با تمام قوا در جهت حفظ قراردادهای اقتصادی و نظامی با امپریالیسم می کوشد. نه تنها به افشای قراردادهای گذشته نمی پردازد، بلکه خود اقدام به بستن قراردادهای غارت گرانه ی دیگری می کند. سرکوب مبارزات حق طلبانه ی خلق های میهن مان، سرکوب کارگران و دهقانان، دستگیری و اعدام انقلابیون، سرکوبی تمامی نهادهای دموکراتیک جامعه که حاصل جنبش خلق ماست، تنها از عهده ی یک دولت وابسته برمی آید. نمایندگان افشار و طبقات خلقی نه تنها برای تأمین منافع طبقه ی خود نیازی به چنین اقدامی ندارند، بلکه اساساً این اقدامات درست در خلاف جهت منافع آنانست. اعدام تعدادی از جنایتکاران رژیم سابق هم نمی تواند مستمسک ملی دانستن این حاکمیت وابسته به حساب آید. باید گفت آمریکا هم از این اعدام ها راضی بود، چرا که می دانست تثبیت حاکمیتی که از قبل از قیام با او برسر میز مذاکره نشسته بود، تنها از طریق فریب توده ها، منجمله با اعدام این مزدوران، امکان پذیر است. این دیگر تاکتیکی کهنه شده است. در آمریکای لاتین هرگاه ماهیت حکومتی در نزد خلق رسوا می شود، آمریکا برعلیه حکومت دست نشانده ی خود به یک کودتای خودساخته دست می زند. در بسیاری موارد دولت دست نشانده ی جدید، مهره های قدیمی را به پای چوبه دار می برد، چرا که می خواهد با فریب خلق، موقعیت خود را در نزد خلق تثبیت نماید. همین چند هفته ی پیش بود که "پارک چون هی" این نوکر حلقه به گوش آمریکا، توسط خود عمال آمریکا ترور شد. فقط به این خاطر که شاید جنبشی را که در کره ی جنوبی داشت پا می گرفت از مسیر خود منحرف سازند.

آری ۹ ماه حکومت حاکمان وقت، تنها پرونده ی سیاه خیانت است. اینان خلق را فریفتند تا بتوانند حکومت کنند و لذت حکومت کردن را بچشند. ما به شعارهای آنان کاری نداریم، لاف زدن هایشان را می شنویم. این عمل آن هاست که ماهیت واقعی آنان را آشکار می کند. اینان چه خرده بورژوائی هستند که حتی به خرده بورژوازی گرد، عرب و ترکمن رحم نمی کنند؟ چه نیروی ضدامپریالیستی هستند که چریک های فدایی خلق را با آن سابقه ی درخشان مبارزاتی شان، نوکر امپریالیسم قلمداد می کنند؟ چه ضدامپریالیستی هستند که برای "مبارزه ی ضدامپریالیستی" خود، نه تنها هیچ نیازی به وحدت با نیروهای واقعاً ضدامپریالیست درخود نمی بینند، بلکه آنان را با تمامی توانائی خود سرکوب می کنند؟ اینان چگونه

ضدامپریالیستند که تفرقه در صفوف خلق را بیش از وحدت خلق می‌پسندند؟ خلق کُرد از ابتدا فریاد برآورد که ما تجزیه طلب نیستیم و اینان از ابتدا کوشیدند تا خلق قهرمان کرد را به موضع تجزیه طلبانه بکشانند. منافع یک حاکمیت ملی در کجای چنین حرکتی قرار دارد؟ این چه حکومت ملی است که برای سرکوب خلق کُرد از آمریکا وسایل یدکی نظامی می‌خرد؟

پس اگر حاکمیت کنونی، حاکمیتی وابسته است، تسخیر سفارت آمریکا به چه معناست؟ این نیرنگ تازه، چه اهدافی را تعقیب می‌کند؟ استفاده از احساسات ضدامپریالیستی خلق برای نیروهای وابسته به امپریالیسم چه سودی دربر دارد؟ برای این که بتوان به سنوالات فوق پاسخ گفت، باید اندکی به عقب برگشت. باید دید حاکمیت کنونی در چه شرایطی قرار داشت. تهاجم نظامی حاکمیت کنونی به کُردستان و مقاومت دلیرانه ی خلق کُرد، علیرغم نظر سازشکارانی چون آن هائی که نام سازمان ما را غصب کرده اند، "تنها و تنها به نفع امپریالیسم" نبود. این جنگ آنچنان شکستی برای حاکمیت کنونی به بار آورد و آنچنان چهره ی درنده خوی این تازه به دوران رسیده ها را افشاء کرد که عجزشان در سخنانشان نیز آشکار شد. اوج گیری روزافزون جنبش توده ای که محصول رشد ناراضیتی مردم همراه با رشد روزافزون تورم، گرانی و بیکاری است و ناتوانی این قشر محدودالفکر حاکم، در تولید و توزیع و سیاست، شرایط سیاسی جامعه ی ما را هرچه بیشتر دچار بحران ساخت. جداشدن هرچه بیشتر توده ها از اینان با رشد هرچه بیشتر تضادهای داخلی آنان توأم شد. استعفاهای پی در پی و به قول بازرگان "تهمت زنی" ها آغاز گشت که خود این امر در جدائی هرچه بیشتر توده ها از حاکمین وقت مؤثر افتاد. اگر به شرایط به قدرت رسیدن اینان ببینیم، صدق این حکم را درخواهیم یافت که: "میزان، رأی ملت است". آری قدرت اینان در درصد مردمی است که به خیابان ها می کشانند، در درصد فریبی است که می توانند اشاعه دهند و اعمال کنند. اگر به این عامل خدشه ای وارد شود، دیگر ضرورت وجودی این حاکمیت نفی گشته است.

همان طوری که گفتیم، مقاومت دلیرانه ی خلق کُرد، انفجار انزلی، تحصن ها و اعتراضات پی در پی به آن جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهائی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراهای به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه ها دیگر خط او را نمی خواندند. پس می بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهائی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسایل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شوند تا عروسک های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهاتی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت. به همین دلیل است که هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانپافته بودند که هرگونه تظاهراتی یک بار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس به وسیله ی "شورای انقلاب" هرگونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیرقانونی، بلکه به عنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید. چگونه می شد هم "تنهائی" را از بین برد و هم سرکوب خلق را گسترش داد؟

روحانیت از دیرباز به توانائی شناخت روحیات توده ها معروف است. در این جا نیز آنان وضعیت و روحیه ی مردم را صحیح ارزیابی نمودند. جنبش ضدامپریالیستی توده ها در حال اوج گرفتن بود، پس تنها راهی که می توانست دوباره اینان را بر جنبش توده ای سوار کند تا از این نیروی لایزال در جهت اهداف خویش سود جویند، اتخاذ تاکتیک هائی مناسب با این فضا بود. از این رو سفارت آمریکا می بایست "اشغال" شود. حال اگر این شرایط را با شرایط جامعه ی آمریکا ارتباط دهیم، مسئله بهتر درک می شود. اگر توجه کنیم که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و همواره در آستانه ی انتخابات درگیری های گروه های مالی آمریکا تشدید می گردد، اگر به یاد آوریم که کارتر، این تجسم تمامی جنایات های امپریالیسم، محبوبیت خویش را هرچه بیشتر از دست داده بود و حال با استفاده از موضوع "تسخیر" سفارت آمریکا در ایران، در اوج محبوبیت به سر می برد، در خواهیم یافت که "اشغال" سفارت را نباید تنها در محدوده ی ایران مورد بررسی قرار داد، بلکه باید آن را در ارتباط با تضادهای بین امپریالیست ها و انعکاس این تضادها در ایران دانست.

آری شرایطی آنچنانی، به اتخاذ تاکتیک ای چینی نیاز داشت. اما در این جا باید این مسئله را در نظر گرفت که توان و انرژی ضدامپریالیستی توده ها بیش از این بود که این ها تصور می کردند و شرکت فعال بعضی از نیروهای مبارز تا حدی مسئله را از مسیری که آن ها می خواستند پیش ببرند، خارج کرد.

اگر "اشغال" سفارت آمریکا توطئه ای بیش نیست، وظیفه ی انقلابیون چیست؟ آیا باید به صرف بیان این که این حرکت توطئه است، از آن بگذرند؟ به هیچ وجه! به نظر ما وظیفه ی نیروهای انقلابی درمقابل این تاکتیک، تشدید هرچه بیشتر مبارزه ی ضدامپریالیستی، افشای هرچه بیشتر توطئه های امپریالیسم و

ارتجاع و کوشش در جهت کانالیزه کردن این جو ضدامپریالیستی در جهت یک مبارزه ی واقعی با آمریکا است. باید تفاوت مبارزه ی ضدامپریالیستی یک حکومت ملی که قطع کامل روابط اقتصادی-سیاسی- فرهنگی با امپریالیسم است، با آنچه که حاکمیت کنونی مدعی آنست، برملا شود. باید به توده ها بگوئیم که مبارزه با آمریکا از طرف هیئت حاکمه از حد شعار بالاتر نرفته و هرگز فراتر نخواهد رفت (آن هم در مواقع خاصی) به خصوص باید این هشدار داده شود که حاکمیت وقت، برای فیصله دادن به بازی سیاسی خود و فرونشاندن جوشش توده ها کوشش خواهد کرد تا این مبارزه ی ظاهری را مشمول مرور زمان کرده و با تبلیغات عوام فریبانه آن را به فراموشی بسپارد. به خصوص حاکمیت کوشش خواهد کرد تا از این فضای ضدامپریالیستی برعلیه سازمان های انقلابی سودجسته و به عنوان مبارزه با به اصطلاح عوامل آمریکا، این فضا را به وسیله ای برای سرکوب هرچه بیشتر انقلابیون تبدیل کند و بدین وسیله از یک سو به سرکوب جنبش می پردازد و از سوی دیگر ذهن توده ها را به سوی دیگری سوق می دهد.

بنابراین مضمون اصلی فعالیت انقلابیون باید با توجه به این موضوع تعیین شود که عمده ترین عامل بقای سلطه ی امپریالیسم، ارتش است. لذا مبارزه ی شعاری با امپریالیسم بدون مبارزه ی عملی با ارتش امپریالیستی، چیزی پوچ و مهمل است و مبارزه با ارتش بدون کوشش در جهت تسلیح توده ها، بدون کوشش در جهت سازمان دادن مقاومت مسلحانه ی توده ها، بدون کوشش در جهت آگاهی هرچه بیشتر توده ها به نقش عامل سرکوب، چیزی جز لفاظی روشنفکرانه که لاجرم به فریب توده ها کمک می نماید، نخواهد بود. و اگر به این موضوع این مسئله را هم اضافه کنیم که حاکمیت کنونی، با وجود تلاش در جهت منافع امپریالیسم به دلیل ناتوانی در سرکوب جنبش توده ای و ناتوانی در استقرار یک حکومت استبدادی تمام عیار برای امپریالیست ها حاکمیتی ایده آل نیست و اگر بدانیم که خلق رنج دیده ی ما دیگر هیچ حکومت وابسته ای را تحمل نخواهد کرد، اهمیت این موضوع را بیشتر درک خواهیم کرد که تنها یک خلق مسلح است که قدرت مقابله با ماجراجویی نظامی امپریالیست ها را دارد. اینک عوامل امپریالیستی ئی چون موشه دیان صهیونیست از لزوم دخالت نظامی در ایران دم می زنند و امپریالیست های آمریکائی نغمه تهاجم به ایران را سر می دهند. هرچه جنبش رهائی بخش خلق فزونی یابد، امپریالیست ها خود را بیشتر برای این تهاجم آماده می کنند. تمامی این زمینه ها به مسئله ی تسلیح توده ها اهمیت می بخشد.

نیروهای آگاه و روشنفکران مبارز!

در این شرایط بحرانی، در این شرایط حساس زندگی میهنمان، وظیفه ای بس سنگین بردوش شماست. تاریخ بی شک قضاوت خود را خواهد کرد. بیائید بکوشیم آنچه را که تاریخ برعهده ی ما گذاشته است با تمام سنگینی اش به انجام برسانیم تا در پیشگاه خلق قهرمان خویش و نسل های آینده سربلند گردیم.

پیروز باد جنبش ضدامپریالیستی خلق های ایران!
مرگ بر امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امپریالیسم آمریکا!
مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیرش!
مرگ بر دغلكاران و فریبکاران!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران
۵۸/۹/۱

اعلامیه شماره: ۱۵

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فربیکاران (۳)

اکنون که مجلس شورای اسلامی و دولت جمهوری اسلامی در پی آنند تا جاسوسان آمریکائی را به دولت آمریکا تحویل دهند، زمان آن فرا رسیده است تا یک بار دیگر عملکرد "دانشجویان پیرو خط امام" و نقشی را که آنان از آغاز اشغال سفارت آمریکا تا به امروز برعهده گرفته بودند، مورد ارزیابی قرار دهیم. اکنون تمامی آن گروه های سیاسی که به حمایت از این "دانشجویان" برخاسته و عمل آنان را "انقلابی" خوانده بودند، باید درباره ی آنچه تبلیغ نمودند در مقابل خلق پاسخگو باشند. حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آنچنان ماهیت این حرکت را آشکار ساخته است که هیچیک از آن دسته گروه های سیاسی ای که "دانشجویان پیرو خط امام" را نیروی "ضدامپریالیست" می نامیدند، نمی توانند با تکیه بر "عدم اطلاع از قضایا" از پاسخگوئی طفره روند.

ما از همان آغاز اشغال لانه ی جاسوسی آمریکا در طی دو اعلامیه (مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فربیکاران- شماره ی ۱ و ۲) عملکرد دانشجویان خط امام را شکافتیم و نشان دادیم که آنان هدفی جز منحرف کردن مبارزه ی واقعاً ضدامپریالیستی توده ها با شرکت در مبارزه ی مابین جناح های امپریالیستی و تضعیف یکی به نفع دیگری و تسویه کردن خرده حساب های مابین جناح های درون حکومت جمهوری اسلامی را ندارند. مخالفت ما با "دانشجویان پیرو خط امام" نه از آن رو بود که ما با اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری جاسوسان مستقر در آن مخالف باشیم و همچون دارودسته *بازرگان* یا *بنی صدر* و *قطب زاده* بگوئیم که این عمل موجب "انزوا ی بین المللی ایران" و یا "دامن زدن به اغتشاشات درون جامعه" است، ما از آن رو با این "دانشجویان" مخالف بودیم که حرکت آنان را چیزی جز منحرف کردن مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها (خصوصاً مبارزه ی ضدامریکائی آنان) و تحکیم موقعیت امپریالیسم در جامعه ی ما و خود آنان را چیزی جز آلت دست امپریالیسم نمی دیدیم. در همان زمان تحلیل های ما در مورد "دانشجویان پیرو خط امام" مورد غضب بسیاری از گروه های سیاسی سازشکار قرار گرفت. آن ها این تحلیل ها را "دور از واقعیت" و "چپ" روانه می دانستند. اما حرکت عملی "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آیا دیگر به این فرصت طلبان امکان می دهد تا خط فکری منحرف خود را که در بعضی مواقع تا خیانت به مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها کشیده شده توجیح نماید؟ آیا آن ها باز هم می توانند "دانشجویان پیرو خط امام" را "ضدامپریالیست" بنامند؟ بررسی نمایش اشغال سفارت از آغاز تا به امروز که پرده ی آخر آن در حال اتمام است، بهترین وسیله برای پاسخگوئی به تمامی این نکات است.

"دانشجویان پیرو خط امام" که بودند و از کجا آمدند؟ سردمداران حکومت در ابتدا کوشیدند تا آن ها را "خلق الساعه" و حرکت آنان را حرکتی خودانگیخته که از "متن جامعه جوشیده است" وانمود کنند. هرگونه ارتباط با آنان را منکر شوند و رابطه ی آن ها را با حزب جمهوری اسلامی از نظرها پنهان دارند. "دانشجویان پیرو خط امام" نیز دائماً می کوشیدند تا خود را "گروهی دانشجو" که به هیچ کجا وابستگی نداشته و تنها "امام" را تأیید می کنند، "گروهی دانشجو" که از سیاست و سیاست بازی سررشته نداشته و تنها "شور مبارزه ی ضدامپریالیستی" مشوق آنان است، "گروهی دانشجو" که به تضادهای درون هیئت حاکمه کاری نداشته و حتی "مخالف دولت" است و "گروهی دانشجو" که با سازمان های سیاسی عناد نمی ورزد و تنها با امپریالیسم آمریکا مبارزه می کند، وانمود سازند. آیا آن ها در این زمینه به مردم راست گفتند؟ بعدها حجت الاسلام موسوی خوئینی ها که "سرپرستی" این "دانشجویان" را برعهده داشت، در مصاحبه های خود نشان داد که آن ها چندان هم بی سرپرست نبوده و چندان هم "خلق الساعه" متولد نشده و حرکت آن ها چندان هم "خود به خودی" نبوده است. خود جناب حجت الاسلام خوئینی ها در مصاحبه با روزنامه ی جمهوری اسلامی (چهارشنبه ۲۵ تیرماه و پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹) درباره ی "دانشجویان پیرو خط امام" چنین می گوید:

"... این ها افرادی هستند که در جهاد سازندگی، نهضت سوادآموزی و در نهادهای دیگر قبلاً کار می کرده اند و بعد هم کار خواهند کرد..." و در جای دیگری در همین مصاحبه می گوید:

"... آن ها به دلیل روابطی که از قبل با من داشتند، جریان را در میان گذاشتند و گفتند که چنین برنامه ای داریم، آیا این امر مطابق نقطه نظرهای امام می باشد؟..."

اگر حجت الاسلام خوئینی ها هم این نکات را بر زبان نمی آورد، خود سیر وقایع به خوبی نشان می داد که "دانشجویان پیرو خط امام" دست پرورده ی چه کسانی هستند و چگونه یکی از وسائل حکومت جمهوری اسلامی به طور اعم و یکی از وسائل حزب جمهوری اسلامی به طور اخص در سرکوب مبارزات ضدامپریالیستی خلق و حافظ منافع امپریالیستند. مگر مردم ما فراموش کرده اند که در روزهای قیام بهمین ماه هنگامی که مردم قهرمان تهران و نیروهای رزمنده به همین جاسوسخانه یورش بردند، چگونه حکومت جمهوری اسلامی به سرعت به کمک آمریکائی ها آمد. دکتر یزدی را به سفارتخانه فرستاد و حاج ماشاءالله

قصاب و اوباش زبردست او را به محافظت از همین جاسوسان آمریکائی و همین جاسوسخانه گماشت و اعلام کرد که این عمل مغایر با اهداف انقلاب اسلامی بوده است! مگر در یکی از اسناد سری همین سفارتخانه نوشته نشده است که: "کاشانی رهبر یکی از گروه‌هایی بود که سفارت را نجات داد" (سند محرمانه ی سفارت آمریکا درباره ی بیوگرافی حاج ماشاالله قصاب - تأکید از ماست)؟ پس آیا می توان قبول کرد که عده ای "دانشجوی گمنام" به سفارت آمریکا یورش برند و اعضای سفارت را به گروگان بگیرند و دولت جمهوری اسلامی نه تنها دکتر یزدی ها و حاج ماشاالله قصاب ها را به سراغ آن ها نفرستد، بلکه فی الفور رادیو و تلویزیون خود را در اختیار آنان قرار دهد و تمامی سردمداران حکومت، از ریز تا درشت به تأیید عمل "دانشجویان" بپردازند؟ بنابراین، این ادعای سردمداران حکومت و خود "دانشجویان پیرو خط امام" که "دانشجویان پیرو خط امام" بدون هرگونه وابستگی و بدون هرگونه رابطه با حکومت دست به حرکت زده اند، حتی کودکان دبستانی را نیز به خنده می اندازد.

اما چرا همه ی گردانندگان رژیم و تمامی بوق های تبلیغاتی آنان، کوشش داشتند تا به هر ترتیب که شده است به مردم بقبولانند که "دانشجویان پیرو خط امام" به دولت و دولتیان و حزب جمهوری اسلامی وابستگی ندارند؟

گردانندگان حکومت خوب می دانند که مردم ما بنابه تجربه ی مبارزاتی خویش نسبت به دولت و هرآنچه که به دولت وابسته باشد، بی اعتمادند. این غریزه ی طبقاتی توده ها ناشی از تجربه ی یک قرن و نیم حکومت امپریالیست ها و ایادی آنان بر مردم ماست. مردم در طول سالیان دراز زندگی خود دیده اند که چگونه حکومت ها آن ها را سرکوب کرده اند، به آن ها دروغ گفته اند و از تمامی وسائل خود سود جسته اند تا آن ها را بفریبند. به همین دلیل است که تمامی گردانندگان حکومت کوشش دارند تا خود را "دولتی" نشان ندهند و به همین دلیل بود که کوشش شد تا رابطه ی "دانشجویان پیرو خط امام" با حکومت آشکار نگردد و به همین دلیل بود که بر آن ها نام "دانشجویان پیرو خط امام" نهادند. به آن ها "دانشجو" گفتند تا از یک طرف از ذهنیت توده درباره ی دانشجویان و مبارزات آن ها برعلیه امپریالیسم و حکومت های دست نشانده ی آن ها سود جسته و از طرف دیگر جمع آمدن آن ها را به گرد هم، جمع آمدن صنف دانشجویان قلمداد نمایند. و بدان ها "پیرو خط امام" گفتند زیرا که از روزهای پس از قیام، تمامی جناح های حاکمه از دارودسته ی حزب جمهوری اسلامی تا دارودسته ی بازرگان و باند بنی صدر و ... متفق القول بودند که مسئله ی "امام" را جدا از مسئله ی دولت و جدا از مسئله ی اعمال دولت و تضادهای مابین جناح بندی های درون آن وانمود سازند تا "امام" را میرا از تمامی اشتباهات و خیانت های دولت نگاه دارند تا در موقع مقتضی و در آن هنگام که توده های مردم برعلیه دولت به خشم می آیند، "امام" بتواند با حمله به دولت، دولت را حفظ نماید و تاکنون نیز دیده ایم که این شیوه چندین بار به کار گرفته شده است. پس اعلام وابستگی این گروه "دانشجو" به "امام"، این "حسن" را داشت که به اصطلاح حساب این "دانشجویان" نیز از حساب دولت و از حساب زدوبندهای درونی حکومت جدا بماند، زیرا اگر فی المثل بر آن ها نام "دانشجویان پیرو حزب جمهوری اسلامی" و یا "دانشجویان پیرو خط دولت جمهوری اسلامی" و یا ... می نهادند، از این "دانشجویان" چه باقی می ماند؟ کار این عوام فریبی تا بدان جا طرح ریزی شده بود که "دانشجویان پیرو خط امام" در آغاز حتی از تاختن به گروه های سیاسی ای که حکومت ماه ها بود که برعلیه آن ها تبلیغ می نمود، خودداری کردند. سرپرستان این "دانشجویان" می دانستند که اگر در ابتدای کار به موضع گیری در برابر سازمان ها و گروه های سیاسی بپردازند، دست خود را در برابر مردم باز خواهند کرد و مردم نخواهند پذیرفت که این دانشجویان صرفاً در اثر "شور مبارزه با امپریالیسم" سفارت را اشغال کرده و نوک تیز حمله ی خود را متوجه آمریکا کرده اند. پس تأمل نمودند و دیدیم آنگاه که زمان "مطلوب" فرا رسید، این "دانشجویان فقط مخالف آمریکا" چگونه همصدا با دیگر وسائل تبلیغاتی رژیم به دروغگوئی و سمپاشی برعلیه سازمان های سیاسی پرداختند و فی المثل برعلیه تظاهراتی که خائنین به سازمان ما، تحت عنوان سازمان چریک های فدایی خلق ایران به راه انداختند و جمعیت عظیمی را به کجراه سفارت بردند تا در آن جا از عمل همین "دانشجویان" و "حوزه ی علمیه ی قم" و "آیت الله خمینی" حمایت نمایند، چگونه موضع گیری کرده و برعلیه راهپیمائی اعلامیه صادر کردند. و دیدیم که برعلیه سازمان مجاهدین خلق که به حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" برخاسته بود و کوشش داشت تا به توده ها بقبولاند که "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیستند و هواداران خود را صبح تا شب و شب تا صبح در پشت درهای سفارت نگه داشته بود تا شعارهای "دانشجوی خط امام، برتو درود، برتو سلام" و یا "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" را به "میان مردم ببرند"، چگونه "به موقع" پاسخ دادند و ابتدا با افشاگری های کذائی کوشیدند تا کاندیدای این سازمان را برای مجلس شورای اسلامی، وابسته به آمریکا قلمداد کنند و سپس در موقع "مناسب تر" یک بیانیه ی چند صفحه ای در اثبات "منافع بودن سازمان مجاهدین خلق و مضار منافق" صادر کردند و کار به آن جا کشید که شعار "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" که هدف خود را افشای "لیبرال ها" قرار داده بود، توسط حکومت به شعار "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن، منافقو رسوا کن، رسوا کن" تبدیل شد و جالب آن که هر دو این سازمان ها و سازمان هایی از

این دست با کمک به تحکیم موقعیت "دانشجویان پیرو خط امام" در میان توده ها، نه تنها زمینه ی تبلیغات سوء این "دانشجویان" را برعلیه کلیه ی سازمان های انقلابی و مترقی فراهم نمودند، بلکه تبلیغات "دانشجویان پیرو خط امام" برعلیه خود آنان نیز کاربرد بیشتری یافت.

حیله و نیرنگ حکومت و تبلیغات آن دسته از گروه های سیاسی که به حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" برخاسته بودند، موجب گردید تا بخشی از توده ها فریب خورده و گمان برند که "دانشجویان پیرو خط امام" واقعاً ضدامپریالیستند و حکومتی نیز که به پشتیبانی از آنان برخاسته است، خصلت ضدامپریالیستی دارد. آن بخشی از مردم ما که نمی توانستند به گنه قضا یا پی ببرند، می دیدند که سفارت اِشغال شده است، جاسوسان آمریکائی دستگیر شده اند، اسناد خیانت برخی از عناصر دستگاه دولت مانند /میر /انتظام، میناچی، مقدم مراغه /ی و ... افشاء می شود و شعارهای ضدامریکائی و ضد کارتر نیز دائماً ورد زبان "دانشجویان پیرو خط امام" و حکومت حامی آن هاست. پس همه ی این ها را دلائلی کافی می دیدند در اثبات آن که افراد مستقر در سفارتخانه ی آمریکا "ضدامپریالیستند" و حکومت نیز که از اعمال آن ها پشتیبانی می کند، بالطبع ضدامپریالیست است. این توهم توده ها را تبلیغات گروه های سیاسی سازشکار نیز شدیداً دامن می زد و تقویت می نمود. آن بخش از توده ها و آن دسته از روشنفکرانی که فریب نمایش اِشغال سفارت را خوردند، در واقع به سطحی ترین قسمت واقعیتی که جریان داشت، توجه کردند. آن ها نمی توانستند این مسئله ی به ظاهر متناقض را برای خود حل نمایند که حکومتی، گروهی و یا فردی می تواند برعلیه امپریالیسم شعار دهد، دشنام نثار او کند، اما در عمل منافع امپریالیسم را دنبال نماید و موقعیت امپریالیسم را در جامعه مستحکم سازد. اما این حیله ی جدیدی نیست و از دیرباز مورد استفاده ی امپریالیست ها و ایادی آنان قرار گرفته است. آن دسته از مردمی که تجاری از گذشته داشتند، می گفتند که انگلیسی ها به آخوندها پول می دادند تا روی منبر به انگلیسی ها فحش دهند. شاید در گذشته عده ای گمان می کردند این سخنان که به ظاهر متناقض به نظر می رسد، ناشی از همان درکی است که همه ی کارها را زیر سر انگلیسی ها می داند. اما از روزهای پس از قیام دیدیم که امپریالیست ها و در رأس آن ها امپریالیسم آمریکا از همین شیوه سود بردند. در جنبش مشروطه نیز در آن هنگام که سلطنت طلبان قادر نشدند تا با رودروئی مستقیم جلوی جنبش را سد نمایند، ناگهان همگی مشروطه طلب شدند و بدین ترتیب توانستند با نفوذ در صفوف توده ها از درون به این جنبش ضربه بزنند و سردمداران کنونی حکومت جمهوری اسلامی نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. در شرایطی که جنبش وسیع و گسترده ی توده ای می رفت تا بساط امپریالیسم و سگ زنجیری او شاه را از جامعه ی ما برچیند، امپریالیسم با زدوبند با سردمداران کنونی حکومت که در صفوف مردم رخنه کرده بودند، طرح حکومت جمهوری اسلامی را ریخت. اما آیا سردمداران حکومت جمهوری اسلامی می توانستند در شرایطی که موج جنبش ضدامپریالیستی توده ها هر روز اوج بیشتری می گرفت، همچون حکومت محمدرضا شاه خائن علناً خود را دوست آمریکا قلمداد نمایند و آنگاه آیا توده ها می پذیرفتند که اینان بر سر کار آیند؟ آنچه در این میان مهم است، نه شعارها و گفتار "نغز" درباره ی امپریالیسم، بلکه عملکرد این حکومت ها و افراد است که ماهیت آنان را نشان می دهد. ما اگر شعارهای "دانشجویان پیرو خط امام" را به کناری نهیم، دیگر چه دلیلی برای مبارزه ی ضدامپریالیستی آن ها باقی می ماند و آن ها کدام گام عملی را در جهت مبارزه با امپریالیسم برداشتند؟ حتی آن شعارهایی که سرپرستان "دانشجویان پیرو خط امام" بر زبان این "دانشجویان" جاری می ساختند، آنچنان با ظرافت انتخاب می شد که هیچگاه با حرکت عملی حکومت در تضاد قرار نگرفت. فی المثل "دانشجویان پیرو خط امام" هیچگاه در شعارهای خود طالب آن نشدند تا کلیه ی قراردادهای اقتصادی- سیاسی و نظامی مابین دولت آمریکا و دولت ایران افشاء شود. آن ها هیچگاه به خرید اسلحه و قطعات یدکی اسلحه از آمریکا اعتراضی نکردند. اما در عوض نمایش اِشغال سفارت کوشش خود را تحکیم حکومت جمهوری اسلامی که وابسته به امپریالیسم است، نهاد. "دانشجویان پیرو خط امام" زمانی به صحنه آمدند که مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها هر دم اوج می گرفت و این مبارزه خواه ناخواه اساس حکومت جمهوری اسلامی را به خطر می انداخت. حکومت که مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها را سرکوب می نمود، درک کرد که قادر به مقابله و روبروئی با این جنبش عظیم توده ای نیست و مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها می رود تا هرچه بیشتر رادیکال شده و توده ها را گرد سازمان های مترقی جمع نماید. پس کوشید تا همچون گذشته، خود در پیشاپیش این حرکت قرار گرفته و آن را از محتوای انقلابی خود خالی کند و آن ها را به بیراهه کشاند. بدین ترتیب با به راه انداختن نمایش تسخیر سفارت یکی از رندانه ترین تاکتیک های خود را مورد استفاده قرارداد.

ما در همان موقع در اعلامیه ی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران" (شماره ی ۲) آن اوضاع اجتماعی ای را که حکومت را به براه انداختن نمایش تسخیر سفارت وادار کرد، چنین توصیف نمودیم: "... پس اگر حاکمیت کنونی، حاکمیتی وابسته است، تسخیر سفارت آمریکا به چه معناست؟ این نیرنگ تازه چه اهدافی را تعقیب می کند؟ استفاده از احساسات ضدامپریالیستی خلق برای نیروهای وابسته به امپریالیسم چه سودی دربر دارد؟ برای این که بتوان به سئوالات فوق پاسخ گفت، باید اندکی به عقب

پرگشت. باید دید حاکمیت کنونی در چه شرایطی قرار داشت. تهاجم نظامی حاکمیت کنونی به کردستان و مقاومت دلیرانه ی خلق کرد، علیرغم نظر سازشکارانی چون آنهایی که نام سازمان ما را غصب کرده اند، "تنها و تنها به نفع امپریالیسم" نبود. این جنگ آنچنان شکستی برای حاکمیت کنونی به بار آورد و آنچنان چهره ی درنده خوی این تازه به دوران رسیده ها را افشاء کرد که عجزشان در سخنان شان نیز آشکار شد. اوج گیری روزافزون جنبش توده ای که محصول رشد ناراضی مردم همراه با رشد روزافزون تورم، گرانی و بیکاری است و ناتوانی این قشر محدودالفکر در تنظیم روابط حاکم، در تولید و توزیع و سیاست، شرایط سیاسی جامعه ی ما را هرچه بیشتر دچار بحران ساخت. جدا شدن هرچه بیشتر توده ها از اینان با رشد هرچه بیشتر تضادهای داخلی آنان توأم شد. استعفاهای پی در پی و به قول *بازرگان* "تهمت زنی" ها آغاز گشت که خود این امر در جدائی هرچه بیشتر توده ها از حاکمین وقت مؤثر افتاد. اگر به شرایط به قدرت رسیدن اینان ببینیم، صدق این حکم را درخواهیم یافت که: "میزان رأی ملت است". آری قدرت اینان در درصد مردمی است که به خیابان ها می کشانند، در درصد فریبی است که می توانند اشاعه دهند و اعمال کنند. اگر به این عامل خدشه ای وارد شود، دیگر ضرورت وجودی این حاکمیت نفی گشته است. همان طوری که گفتیم، مقاومت دلیرانه ی خلق کرد، انفجار انزلی، تحصن ها و اعتراضات پی در پی به آن جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهایی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراها به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه ها دیگر خط او را نمی خواندند. پس می بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهایی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسائل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شوند تا عروسک های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهاتی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت. به همین دلیل است که هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانیاافته بوند که هرگونه تظاهراتی یک بار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس به وسیله ی "شورای انقلاب" هرگونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیرقانونی، بلکه به عنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید... (اعلامیه ی شماره ۱۵، به تاریخ ۵۸/۹/۱)

و سپس اضافه شده است که: "چگونه می شد هم "تنهایی" را از بین برد و هم سرکوب خلق را گسترش داد؟ روحانیت از دیرباز به توانائی شناخت روحیات توده ها معروف است. در این جا نیز آنان وضعیت و روحیه ی مردم را صحیح ارزیابی نمودند. جنبش ضدامپریالیستی توده ها در حال اوج گرفتن بود، پس تنها راهی که می توانست دوباره اینان را بر جنبش توده ای سوار کند تا از این نیروی لایزال در جهت اهداف خویش سود جویند، اتخاذ تاکتیک هائی مناسب با این فضا بود. از این رو سفارت آمریکا می بایست "اشغال" شود... (همان اعلامیه).

حجت الاسلام خوئینی ها نیز در مصاحبه ی خود با روزنامه ی جمهوری اسلامی در تاریخ چهارشنبه ۲۵ تیرماه، گوشه ای از آنچه را که ما گفته بودیم، البته با زبان بی زبانی و به سبک تمام گردانندگان حکومت، بیان می کند. او در پاسخ این سؤال که: "بفرمائید که حرکت دانشجویان مسلمان بجز بعد افشاگری از چه ویژه گی خاص دیگری برخوردار بوده است؟" می گوید: "مسئله ی بسیار مهمی که باید نتیجه گرفت، اینست که ملت فریب شعارهای دسته جات سیاسی را نخورد، بلکه آن ها را میلاک قرار دهد. این اعتقاد کاذب را از خود دور کند که عده ای مرتب زیر پرچم مبارزه با امپریالیست و مبارزه با آمریکا سینه می زنند، برحقند...". خلاصه ی کلام آن که حجت الاسلام خوئینی ها می کوشد تا این نکته را تفهیم نماید که یکی از اهداف تسخیر سفارت آن بوده است که از شکل توده ها به گرد سازمان های سیاسی به منظور ارتقای مبارزه ی ضدامپریالیستی جلوگیری نماید.

گروه های سیاسی سازشکار، به اصطلاح "افشاگری های" "دانشجویان پیرو خط امام" را بهترین دلیل برای ضدامپریالیست بودن آنان می دانستند. این گروه های سیاسی که به عمد چشم و گوش خود را بسته بودند، در تبلیغات خود به "افشاگری ها" اشاره می نمودند بی آن که لحظه ای به محتوا و هدفی که این "افشاگری ها" دنبال می نمودند، توجه نمایند. آن ها نمی خواستند به این نکته اشاره نمایند که "افشاگری های" "دانشجویان پیرو خط امام" دقیقاً به منظور تسویه حساب حزب جمهوری اسلامی با تمامی جناح های مخالف او در حاکمیت است. "دانشجویان پیرو خط امام" اولین گام های خود را با موضع گیری در برابر دولت موقت *بازرگان* و افشای یاران او (و نه خود او) برداشتند. این برخورد از یک سو به حزب جمهوری اسلامی این فرصت را داد تا دست *بازرگان* و شرکاء را از برخی مراکز قدرت کوتاه نماید و از سوی دیگر این امکان را می داد تا "دانشجویان پیرو خط امام" با حمله به "دولت موقت" خود را در صف توده ها جا زده و موقعیت خود را نزد توده ها مستحکم سازند و بالنتیجه بر موج جنبش ضدامپریالیستی خلق سوار شده و سپس آن را به کجراه بکشانند. آری "دانشجویان پیرو خط امام" از برخی افراد دارودسته ی *بازرگان* "افشاگری" نمودند. آن ها درباره ی *امیرانتظام* یا *میناچی* سخن گفتند و مدرک روکردند، اما هیچگاه

"افشاگری های" خود را از این سطح فراتر نبردند. وقتی می بینیم که مدارکی درباره ی رابطه ی *امیرانتظام* با فلان مأمور سفارت آمریکا موجود بوده است، پس قطعاً مدارکی نیز درباره ی رابطه ی جناب *بازرگان* با ژنرال *هويزر* و یا *سوليوان* و یا *برژنسکی* نیز در سفارت وجود داشته است. اما این "دانشجویان ساده دل"! هیچگاه سخنی از این روابط بر زبان نیاوردند و هیچ مدرکی نیز در این زمینه ارائه ننمودند، زیرا که افشای هر یک از این روابط نه تنها پای مهندس *بازرگان* را به میان می کشید، بلکه همراهان او را در این مذاکرات افشاء می کرد و همراهان *بازرگان* چه کسی جز آیت الله *بهشتی*، *حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی* و ... بوده است؟! این را *بازرگان* در نطق تلویزیونی که درباره ی این افشاگری ها نمود، طرح کرد. او گفت که بجز او کسانی دیگر منجمله دو روحانی عضو "شورای انقلاب" در همه ی این مذاکرات شرکت داشته اند و همین سخنان باعث شد تا آیت الله *بهشتی* را وادار سازد تا درباره ی برخی از زدوبندهای قبل از قیام سخن گوید.

بازرگان پس از آنکه از پست نخست وزیری استعفاء داد، همچنان به کار خود در "شورای انقلاب" ادامه داد. دکتر *یزدی* نیز از سوی "امام" به این طرف و آن طرف مسافرت کرد و درگیرهای زاهدان و بندرلنگه را به وجود آورد. اما پرسیدنی است که "دانشجویان پیرو خط امام" که آنچنان خود را مخالف *بازرگان* و *یزدی* نشان می دادند، چرا به ادامه ی کار *بازرگان* در "شورای انقلاب" و انتصاب *یزدی* به شغل جدید اعتراض ننمودند؟ از این مهم تر "دانشجویان راستگو و مبارزه جو"! چرا هیچگاه مطرح نکردند که آنچه مهندس *بازرگان* انجام داده است، تحت نظارت "شورای انقلابی" بود که *بهشتی*، *خامنه ای*، *هاشمی رفسنجانی* و ... در آن شرکت داشتند؟

"دانشجویان بی تجربه و ساده دل پیرو خط امام"! بسیار ماهرانه سندهای "افشاگرانه" خود را رو می کردند. آن ها بخشی از اسناد را همچنان محرمانه باقی گذاشتند و بخش دیگر را در شرایط رشد تضادهای درون حاکمیت و به منظور ضعیف ساختن موضع جناح های مخالف حزب جمهوری اسلامی آشکار می نمودند. آن ها زمانی اسناد *قشقائی* را رو نمودند که تضادهای فی مابین *قشقائی* با حزب جمهوری اسلامی مراحل حادی را می گذراند. آن ها زمانی اسناد خیانت های مدنی را افشاء کردند که حزب جمهوری اسلامی با این "ارتش محبوب حکومت" که آنچنان خلق عرب را سرکوب کرده بود، درافتاده بود و غیره. ولی هیچگاه این "افشاگری ها" از سطح خاصی فراتر نرفت و دامان *بهشتی* یا *هاشمی رفسنجانی* و حتی *بازرگان* را نگرفت. اگر قرار باشد که به صرف افشای برخی از حقایق، شخص یا اشخاصی را ضدامپریالیست بخوانیم، بدون آنکه توجه کنیم که این "افشای حقایق" چه محتوا و مضمونی دارد و چه هدفی را دنبال می کند و ناشی از کدام تضاد یا تضادهاست، آیا مهندس *بازرگان* که آنچنان دلبستگی اش به امپریالیسم آمریکا عیان و آشکار شده است و زدوبند او، چه قبل از قیام و چه پس از احراز پست نخست وزیری، با آمریکائی ها از پشت پرده بیرون افتاده است، از "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیست تر نیست؟! اگر "دانشجویان پیرو خط امام" در حد *میناچی* و یا *امیرانتظام* و مدنی سخن گفتند، مهندس *بازرگان* حقایقی را در باره گردانندگان حکومت بر زبان آورد که به مراتب از "افشاگرهای" کذائی "دانشجویان پیرو خط امام" مهمتر و اساسی تر بود. مهندس *بازرگان* در مجلس شورای اسلامی به صراحت گفت که "امام" با ادامه رابطه با آمریکا و خرید اسلحه از آمریکا و آوردن متخصصین آمریکائی به ایران موافق بوده است. مهندس *بازرگان* نشان داد که قبل از قیام نه تنها با *هويزر* بلکه با سفیر آمریکا با سران ارتش و ... مذاکره کرده است و نه تنها او، بلکه آیت الله *بهشتی*، *حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی* و حتی خود "امام" و "پاران پاریس" در این مذاکرات شرکت کرده اند. حالا تضادهای درونی حاکمیت به آنچنان مراحل حادی رسیده است که نه فقط *بازرگان*، بلکه *یزدی* و *قطب زاده* نیز دست به اصطلاح "افشاگری" می زنند. به مجموعه ی آنچه *بازرگان* از آغاز جریان سفارت تا پایان آن از جناح مخالف "افشاء" نمود، توجه کنید تا دریابید که با این حساب مهندس *بازرگان* به مراتب از "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیست تر از آب درمی آید و نه تنها او، بلکه همه ی سردمداران حکومت از *یزدی* و *قطب زاده* گرفته تا *بنی صدر* و شرکاء و حزب جمهوری اسلامی همگی دشمن امپریالیسم آمریکا خواهند بود، زیرا همه ی آن ها برعلیه یکدیگر دست به "افشاگری" می زنند.

از علائم و آثار دیگری که دلیل بر "ضدامپریالیست" بودن "دانشجویان پیرو خط امام" تلقی می گردد، آن بود که آمریکا به عنوان اعتراض به "إشغال سفارت" با ایران "قطع رابطه" نمود و کشور را "محاصره ی اقتصادی" کرد. دولت جمهوری اسلامی نیز که "بسیار ضدامپریالیست" است، به مردم اعلام نمود که این "قطع رابطه" و این "محاصره ی اقتصادی" را جشن بگیرند. در همان زمان بسیاری گفتند که اگر حکومت این چنین "قطع رابطه" را میمون می شمارد که برای آن جشن می گیرد، پس چرا خود مبتکر این "قطع رابطه" نشده بود؟ اما آیا "قطع رابطه" و "محاصره ی اقتصادی" واقعیت داشت؟

پس از "قطع رابطه" و "محاصره ی اقتصادی"، آیت الله خمینی در یکی از سخنرانی های خود گفت که: "کارتر خیال نکند که تنها قدرت آمریکاست، کسانی دیگر هستند که با این تصمیم او مخالفند" (نقل به معنی). همین سخنان برای انسانی که کمی تیزهوشی داشته باشد و کوشش نکند تا حماقت بر او چیره شود، کافی بود تا محتوای این "قطع رابطه" و این "محاصره ی اقتصادی" را دریابد. ما در تاریخ میهن خود یک بار محاصره ی اقتصادی را تجربه کردیم. در دوره ی حکومت ملی دکتر مصدق، امپریالیست ها به محاصره ی اقتصادی ایران پرداختند تا جنبش ضدامپریالیستی مردم ما و حکومت ملی دکتر مصدق را سرکوب نمایند. مقایسه ی مابین آن محاصره اقتصادی و این "محاصره ی اقتصادی" کذائی، به خوبی کذب گفتار سردمداران رژیم را درباره ی "محاصره ی اقتصادی" نشان می دهد. در آن هنگام امپریالیست ها به عنوان اولین مانع از صدور نفت ایران شدند و برای کشور تک محصولی ای مانند ایران که اقتصاد متکی بر نفت دارد، تنها همین اقدام کافی است تا محاصره ی اقتصادی به طور واقعی صورت پذیرد. امپریالیست ها اگر در شرایط کنونی مایل به "محاصره ی اقتصادی" ایران بودند، همان شگردی را که در دوران حکومت مصدق به کار بستند، به کار می گرفتند. اما آن ها نه تنها صدور نفت ایران را قطع نکردند، بلکه همچنان سیل کالاهای خود را به طرف ایران سرازیر ساختند. البته در این میان شگردهائی به کار گرفته می شد و کالاهای آمریکائی فی المثل به فرانسه می رفت و سپس از آن جا به بنادر ایران فرستاده می شد و با از کشورهای خلیج فارس و یا یونان کالاها به ایران می آمد، ولی گاه این همه "حج و حیا" نیز به کناری گذاشته می شد و رسماً و علناً "محاصره ی اقتصادی" نادیده گرفته می شد.

اکنون نیز حکومت جمهوری اسلامی که "قطع رابطه ی اقتصادی و سیاسی" با آمریکا را آنچنان "جشن" گرفته بود، در شروط آزادی گروگان ها خواهان آنست که:

۱- آمریکا باید تعهد و تضمین نماید که از این پس هیچگونه دخالت مستقیم سیاسی و نظامی در امور جمهوری اسلامی ایران ننماید.

۲- آزاد گذاشتن تمامی سرمایه های ما ... و دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا و دستورات پس از آن مبنی بر انسداد دارائی های ایران کان لم یکن اعلام گردد و بازگشت به شرایط عادی روز قبل از ۲۳ آبان در مورد کلیه ی روابط مالی فی مابین و رفع هرگونه اثرات ناشی از این دستور...

۳- لغو و ابطال کلیه ی تصمیمات و اقدامات اقتصادی و مالی علیه جمهوری اسلامی ایران ... و انجام کلیه ی اقدامات اداری و حقوقی لازم جهت عدم طرح هرینوع دعوای حقوقی یا جزائی و مالی جدید از طرف اشخاص حقیقی و حقوقی رسمی و غیررسمی دولت آمریکا و ...

۴- بازپس دادن اموال شاه معدوم با به رسمیت شناختن و نافذ دانستن اقدام دولت ایران در اعمال حاکمیت خود مبنی بر مصادره ی اموال شاه معدوم و نزدیکان وی ...

ما اعتقاد داشتیم که "تسخیر جاسوسخانه ی آمریکا" توسط "دانشجویان پیرو خط امام" نه تنها به کار زدوبندهای جناح های درونی حکومت می آید و نه تنها از طریق فریب توده ها موقعیت حکومت را مستحکم می سازد و بالتیجه منافع امپریالیسم را به طور کلی تأمین می کند، بلکه همچنین در تضادهای مابین گروه های مالی امپریالیستی نیز به کار آنان می آید. شاید اثبات این قضیه به طور مشخص در شرایطی که امپریالیسم و گروه های مالی امپریالیستی هرگونه ارتباط با حکومت جمهوری اسلامی و همچنین هرگونه ارتباط با جناح های درون حکومت آمریکا را پنهان نگاه می دارند، مشکل می نمود، ولی پس از آن که می بینیم قطب زاده وزیر اسبق امور خارجه طی نامه ای به مجلس شورای اسلامی صراحتاً بیان نمود که نگاه داشتن گروگان ها به نفع جمهوری خواهان و آزادگردن آنان به نفع دموکرات ها خواهد بود و سپس از مجلس خواست تا گروگان ها را آزاد نمایند و یا پس از آن که می بینیم که مجلس شورای اسلامی چند روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا با چه عجله ای به "بررسی" مسئله ی گروگان ها می پردازد و کار را تا بدان جا پیش می برد که عده ای از نمایندگان اصرار خود را در اختتام مسئله تا روز قبل از انتخابات بر زبان می آورند و هنگامی که می بینیم که همین نمایندگان چگونه برخی در مجلس به نفع روی کار آمدن دموکرات ها و برخی در مزار آن سخن می گویند و منجمله حجت الاسلام محمد منتظری به صراحت در مجلس بیان می کند که به نظر او دموکرات ها فاشیست هستند و جمهوری خواهان هم فاشیست و هم صهیونیست و آن گاه می گوید که دموکرات ها را به همین دلیل بر جمهوری خواهان ترجیح می دهد، کم رابطه ی گروگان گیری با منافع گروه های مالی آمریکا روشن می شود و با بررسی این نکات اگر گمان کنیم که هیچ یک از جناح های امپریالیستی از مسئله ی گروگان ها سود نبرده است و مدافع "گروگان گیری" نبوده است، بسیار ساده اندیش خواهیم بود.

پس از آن که "إشغال جاسوسخانه ی آمریکا" به اندازه ی کافی وظایف خود را در رابطه با سرکوب جنبش توده ای، تبلیغ به نفع حزب جمهوری اسلامی و تضعیف جناح های مخالف این حزب در حکومت و تقویت دسته ای از سرمایه های مالی امپریالیستی به ضرر دسته ای دیگر انجام داد، حکومت جمهوری اسلامی به فکر "آزادکردن گروگان ها" افتاد. آن مردمی که سفارت إشغال شده را "قبله ی مبارزه ی ضدامپریالیستی" می دانستند، اکنون دیگر آن را به فراموشی سپرده اند. "دانشجویان پیرو خط امام" نیز که افشاگری های خود را که از آغاز با *امیرانتظام* شروع کرده بودند، با فحاشی و تهمت و افترا به گروه های سیاسی، برخی روزنامه ها و جنبش خلق گرد پایان دادند و گویا در این مورد "ضرورتی" نیز نمی دیدند که سندی ارائه نمایند! تمامی آن گروه های سیاسی که زمانی مبلغ "دانشجویان پیرو خط امام" گردیده بودند، حال که ماهیت واقعه روشن گردیده است، زبان در کام فرو برده و بر علیه آزادی جاسوسان آمریکائی تبلیغی نمی کنند تا حداقل بخشی از اشتباهات گذشته ی خود را جبران نمایند و البته کمتر گروه سیاسی ای یافت می شود که آنقدر وقیح باشد که همچون حزب توده و جریان منحنط "کار" (اکثریت) نه تنها "دانشجویان پیرو خط امام" و عمل آن ها را، بلکه آزادی گروگان ها را نیز تأیید نماید. جناح های درون حکومتی همگی درباره ی آزاد نمودن جاسوسان آمریکائی متفق القول بودند، اما هریک از آن ها می کوشید تا این عمل به دست دیگری صورت گیرد تا در تبلیغات، خود را همچنان مخالف آمریکا و جناح آزادکننده ی گروگان ها را در "خط آمریکا" قلمداد نماید، تا از یک سو حریف را تضعیف کرده و از سوی دیگر از خشم توده ها در امان بماند. اما به هر حال سیر وقایع، قرعه ی فال را به نام حزب جمهوری اسلامی که اکثریت قاطع را در مجلس شورای اسلامی دارد، رقم زد.

اکنون حکومت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و بوق های تبلیغاتی رژیم چنان چار می زنند که گویا چهار شرط پیشنهادی از سوی ایران آنچنان دماری از روزگار امپریالیسم آمریکا درمی آورد که آزادی جاسوسان آمریکائی، همچون گروگان گیری آن ها ادامه ی "مبارزه ی ضدامپریالیستی" حکومت است. بررسی چهار شرط تعیین شده توسط مجلس شورای اسلامی نشان می دهد که چگونه تمامی سردمداران حکومت و جریان های منحنطی همچون حزب توده ی خائن و "اکثریت" به توده ها دروغ می گویند. اما اگر آنقدر زیرکی نداشته باشیم که از خود چهار شرط تعیین شده به کذب ادعای حکومت و گروه های ریزه خوار آن پی ببریم، مقاله ی کوتاه روزنامه ی کیهان به تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۹ تحت عنوان "نیاز مبرم به مترجم" همه چیز را آشکار می کند و می بینیم که دو ماه قبل "هانس" نماینده ی کنگره ی آمریکا به اتفاق ۳۶ نفر از نمایندگان دیگر کنگره ی آمریکا همین چهار شرط را از سوی آمریکائی ها پیشنهاد نموده است و به عنوان پایان کلام نیز می توان به این گفته ی کارتر اشاره نمود که گفت: "شرط پیشنهادی ایران زمینه ی مساعدی برای تأمین هر دو هدف اساسی آمریکا یعنی حفظ "شرف" و تأمین "مصالح حیاتی" ایالات متحده است" (کیهان ۵۹/۸/۱۲).

مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران
۵۹/۹/۴

"تسخیر سفارت" و موضع مجاهدین خلق ایران(*)

همان طور که می دانید نشریه ی مجاهد در چند شماره ی اخیر خود، نامه ی یکی از "دانشجویان پیرو خط امام" را منتشر نموده ؛ در این نامه شرحی از چگونگی "تسخیر سفارت" و مضمون و محتوای آن و اهدافی را که سردمداران این حرکت دنبال می نمودند، آمده است. اما نکته ی جالب آنست که دوستان مجاهد، این نامه را دلیلی بر صحت تحلیل ها و عملکردهای خود در طول جریان کذائی "تسخیر سفارت" قلمداد کرده و بدین وسیله تمامی آن مواضعی را که در طول یک سال در مورد "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" گرفته بودند، نادیده گرفته و از زیر پاسخگوئی به مجموعه ی مواضع خود در رابطه با جریان سفارت طفره رفته اند.

ما در اعلامیه ی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران" (۳) به تاریخ ۵۹/۹/۴ چنین گفته بودیم: "اکنون که مجلس شورای اسلامی و دولت جمهوری اسلامی در پی آنند تا جاسوسان آمریکائی را به دولت آمریکا تحویل دهند، زمان آن فرا رسیده است تا یک بار دیگر عملکرد "دانشجویان پیرو خط امام" و نقشی را که آنان از آغاز اشغال سفارت آمریکا تا به امروز برعهده گرفته بودند، مورد ارزیابی قراردهیم. اکنون تمامی آن گروه های سیاسی که به حمایت از این "دانشجویان" برخاسته و عمل آنان را "انقلابی" خوانده بودند، باید درباره ی آنچه تبلیغ نمودند درمقابل خلق پاسخگو باشند. حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آنچنان ماهیت این حرکت را آشکار ساخته است که هیچیک از آن دسته گروه های سیاسی ای که "دانشجویان پیرو خط امام" را نیروی "ضدامپریالیست" می نامیدند، نمی توانند با تکیه بر "عدم اطلاع از قضایا" از پاسخگوئی طفره روند" (تأکیدها در خود اعلامیه نیست).

حال وقتی می بینیم که دوستان مجاهد در مقاله ی "زمان و شکل بررسی مسئله ی گروگان ها" در نشریه ی مجاهد (فوق العاده- شنبه دهم آبان ۵۹) می نویسند که: "مسئله ای مثل تصرف جاسوسخانه آمریکا و سرنوشت گروگان ها که در عرض یک سال گذشته سایه به سایه تمامی سیاست های خارجی ایران و در خیلی موارد در رأس مسائل سیاسی قرارداشته و تمامی مردم ایران نیز خود را در آن شریک و سهیم دانسته اند..."، درمی یابیم که به اهمیت مسئله آگاهند. و یا وقتی "دانشجوی خط امام" در نامه ی خود به نشریه مجاهد (شماره ی ۱۰۱) می نویسند که: "و اینک هنگامی که استفاده های خود را در از میدان به در کردن رقا، ساکت کردن و فریب دادن مردم و ... از جریان اشغال سفارت آمریکا کرده اند و در واقع پس از این که برای مدتی بیش از یک سال مردم را به بازی گرفته و به ریش آن ها خندیدند..." (تأکید از ماست)، می بینیم که از نظر دوستان مجاهد نیز اصولاً باید این خواست ما که "اکنون تمامی آن گروه های سیاسی که به حمایت از این "دانشجویان" برخاسته و عمل آنان را "انقلابی" خوانده بودند، باید درباره ی آنچه تبلیغ نمودند درمقابل خلق پاسخگو باشند" (اعلامیه ی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران" -۳)، خواستی درست و منطقی و در یک کلام خواستی انقلابی باشد.

با این تفصیل، به نظر ما از جمله سازمان هائی که می بایست در برابر چنین مسئله ی مهمی (تسخیر سفارت) مواضع یک ساله ی خود را مورد ارزیابی قراردهند، سازمان مجاهدین خلق ایران بود، زیرا از یک سو سازمان مجاهدین خلق ایران در شرایط کنونی دارای آن نیروی وسیعی است که، چه بخواهد و چه نخواهد و چه بخواهیم و چه نخواهیم، در معادلات سیاسی نقشی مؤثر ایفاء می کند تا آن جا که "دانشجوی پیرو خط امام" (از این پس او را "دوست دانشجو" می خوانیم) در نامه ی خود خطاب به دوستان مجاهد می نویسند که: "می دیدم که چگونه در اولین روزهای اشغال سفارت که بیم حمله ی آمریکا می رفت، شما و هوادارانتان فداکارانه و با صداقت کامل، در شب و روز و سرمای زمستان، لحظه ای جلوی سفارت را ترک نمی کردید و عامل تعیین کننده ای در بسیج مردم بودید" (تأکید از ماست). از سوی دیگر سازمان مجاهدین خلق ایران دارای آن سابقه ی درخشان انقلابی است که هر نیروی سیاسی با تکیه بر آن می تواند از دوستان مجاهد بخواهد که همچون یک سازمان انقلابی به ارزیابی عملکرد خود درباره ی واقعه ای، آن هم واقعه ای به اهمیت جریان سفارت که در طول یک سال "سایه به سایه، سیاست های خارجی و داخلی" را دنبال می نمود و "در خیلی موارد در رأس مسائل سیاسی قرارداشت" و به وسیله ی آن سردمداران حکومت "برای مدتی بیش از یک سال مردم را به بازی گرفته و به ریش آن ها خندیدند"، بنشینند و بدون هیچگونه چشم پوشی و اغماضی، شجاعانه به گذشته ی خود بنگرد تا در این میان ثابت شود که تا چه اندازه به اصول انقلابی که میراث حنیف نژادها، سعید محسن ها، باکری ها، رضائی ها و ... است، پایبند است. زیرا به گمان ما سنت ها و گذشته ی انقلابی یک سازمان مسئولیت های آن را در برابر خلق صدچندان می سازد.

و دوستان مجاهد به "ارزیابی" می نشینند، اما چگونه ارزیابی ای؟ آن ها در مقدمه ای که بر نامه ی "دوست دانشجو" نوشته اند، چنین می گویند: "به راستی تاریخ برای کسانی که چشمی برای دیدن و گوشه ی برای شنیدن داشته باشند، می تواند بسیار آموزنده باشد. خوب است کسانی که پس از اِشغال سفارت آمریکا "به به و چه چه" سردادند و مبارزه با امپریالیسم از جانب مرتجعین را در مسیری مطلوب پیش بینی کردند و به "جناح ضدامپریالیست درون سیستم" امید بسته بودند، اکنون نیز به یاری آن ها برخاسته و به سئوالات زیر پاسخ گویند...". و در ادامه می گویند: "ولی برای کسانی که به قانونمندی های اجتماعی ایمان دارند، در همان سرآغاز اِشغال لانه ی جاسوسی مشکل نبود که چنین چشم اندازی را در پیش رو تصویر کنند. تمام جریان هائی که از این حرکت تحلیل درست و درک روشنی نداشتند، به درجات مختلف دچار انحراف شده، نتوانستند موضعگیری مناسبی در برابر آن بکنند" (نشریه ی مجاهد- شماره ی ۱۰۱).

این "ارزیابی"! سازمان مجاهدین از تحلیل ها و تفسیرها و عملکرد یک ساله اش درباره ی جریان سفارت است؛ این "ارزیابی"! یک سازمان با آن سوابق درخشان مبارزاتی است؛ و این "ارزیابی"! سازمانی سیاسی است که مرتجعان را به دلیل دروغگوئی ها و عوام فریبی هایشان مورد انتقاد قرارمی دهد و این "ارزیابی"! آنچنان با تمام آنچه که ما در طول یک سال گذشته از مواضع سازمان مجاهدین درباره ی سفارت در ذهن داشتیم، متناقض است که ما حتی به حافظه ی خود نیز شک کردیم!

دوستان مجاهد با این جملات چه می خواهند بگویند؟ این که آن ها چشم و گوش دیدن و شنیدن را داشته اند و به آن هائی که نه چشمی برای دیدن و نه گوشه ی برای شنیدن حقایق تاریخی دارند، توصیه می کنند که از تاریخ درس بیاموزند، این که آن ها خود پس از اِشغال سفارت آمریکا "بهبه و چه چه" سرنداند و این که آن ها پیش بینی می کردند که "مبارزه با امپریالیسم" از جانب مرتجعین به کجا منتهی می شود، این که آن ها هیچیک از جناح های درون حاکمیت را ضدامپریالیست نمی دانستند و به آن ها امید نبسته بودند و همچنین به کسانی که عکس این نظرات را داشتند، انتقاد دارند و حال از آن ها می خواهند که در مقابل مواضع غلطی که در یک سال گذشته گرفته و با این خیال که از جریان سفارت آبی گرم می شود، "بهبه و چه چه" سردادند و با تکیه بر آن جناحی از حاکمیت راضدامپریالیست می دانستند، می خواهند که به برخی سئوالات پاسخ دهند؟

و با این حساب معلوم می شود که سازمان مجاهدین خلق با "دیدنی تاریخی" از ابتدا می دانسته است که جریان سفارت چگونه برپا شده است، چه راهی را در پیش دارد و به کجا منتهی می شود و چه اهدافی دنبال می کند و دوستان مجاهد نه تنها با آن همصدائی نکرده و آب به آسیاب ارتجاع نریخته اند، بلکه توده ها را آگاه کرده و در این میان به تمامی آن هائی که در این فریبکاری بزرگ یار و یاور ارتجاع گشته بودند و به او کمک کردند تا یک سال تمام "به ریش مردم ما بختند"، انتقاد دارند!!

و عجا که همه ی این سخنان همان طور که گفتیم برای ما غریب است و بالنتیجه اینبار نه به حافظه ی خود، بلکه بر آنچه که خود دوستان مجاهد و "دوست دانشجو" مطرح کرده اند، تکیه می کنیم تا حقایق روشن شود و به همین منظور مقدمه ای را که سازمان مجاهدین خلق بر، نامه ی "دوست دانشجو" در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰۱ نوشته است، با مواضع گذشته ی این سازمان مقایسه می کنیم تا حقیقت آشکار شود.

اما قبل از وارد شدن به هر بحثی بهتر است، مشخص کنیم که آیا می شد از همان ابتدا به ماهیت جریان سفارت پی برد یا نه؟ از نظر سازمان مجاهدین خلق ایران پاسخ به این سؤال مثبت است، زیرا می گویند: "ولی برای کسانی که به قانونمندی های اجتماعی ایمان دارند، در همان سرآغاز اِشغال لانه ی جاسوسی مشکل نبود که چنین چشم اندازی را در پیش رو تصویر کنند" (تأکید از ماست). ما نیز با این نظر دوستان مجاهد موافقیم، زیرا در اعلامیه ای که چهار روز پس از اِشغال سفارت پخش شد (مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران-۱) ما گفته بودیم: "حادثه ی اخیر نیز درس های آموزنده ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله ی پاسداران واریسی می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند، درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند. در حقیقت "اِشغال" سفارت با محاسبه ی کامل انجام پذیرفت و مثل همیشه از این که توده ها در این امر شرکت کنند، ممانعت به عمل آمد، زیرا اگر توده ها ابتکار عمل را به دست گیرند، آنوقت مجالی برای زدویند و مصالحه باقی نمی گذارند. توده ها فقط "حق" دارند برعلیه آمریکا شعار دهند و فردا که کار آقایان فیصله یافت، باید همه ی این مسائل را فراموش کنند" و سپس در ادامه ی آن گفته بودیم: "آینده با وضوح تمام نشان خواهد داد که آقای خمینی و یارانش این بازی را به چه منظوری به راه انداخته اند. آینده نشان خواهد داد که هدف آقای خمینی از این همه هیاهو، نه پرورش روحیه ی انقلابی و ضدامپریالیستی توده ها و نه برای پیشبرد مبارزه ی ضدامپریالیستی، بلکه برای جلب

حمایت هرچه بیشتر و تحکیم رابطه ی خود با امپریالیست ها است. آینده نشان خواهد داد که چگونه دستگاه های تبلیغاتی با توطئه ی سکوت و با به راه انداختن جریان های انحرافی، خاطره ی اشغال سفارت را از ذهن مردم خواهد شست."

پس اگر می گوئیم که به نظر ما در آغاز این حرکت می شد مضمون و محتوا و جهت آن را تعیین نمود، بدین خاطرست که خود به عینه نشان دادیم که دقیقاً ماهیت اشغال لانه ی جاسوسی را درک نموده ایم.

البته "دوست دانشجوی" ما گویا عقیده ی دیگری دارد. او می گوید: "چندماهی می بایست بگذرد تا ماهیت این مبارزه ی ضدامپریالیستی به سبک نوین! آشکار شود". ما گمان می کنیم که این نظر "دوست دانشجوی" درست نیست، زیرا نشان دادیم که خود ما نه چندماه پس از اشغال سفارت، بلکه در همان ابتدای کار به ماهیت این "مبارزه ی ضدامپریالیستی به سبک نوین!" پی برده بودیم و "دوست دانشجوی" می تواند مجموعه ی دانسته های خود را از جریان سفارت با نوشته های ما درباره ی همین مسئله مقایسه کند تا صحت این ادعا بر او ثابت شود. اما به غیر از این، عقیده ی "دوست دانشجوی" را نه تنها تحلیل های ما، بلکه سخنان دیگر خود او نیز نقض می کند. فی المثل "دوست دانشجوی" در قسمتی از نامه ی خود می نویسد: "به عنوان مثال به نمونه ی زیر که ۱۰-۱۵ روزی پس از اشغال سفارت اتفاق افتاد، توجه کنید. هم زمان با گسترده تر شدن موج اعتراضات، فردی به نام "م-ک" که مسئول بلندگوی سفارت بود و شعارهای بیرون را کنترل می کرد و حتی شعارهایی بر علیه مجاهدین نیز می داد، به مرور با واقعیات آشنا تر شد. وی پس از مدتی که با عملکردهای شورای هماهنگی روبرو شد و انتقاداتی نسبت به آن ها مطرح کرد، به او اخطار کردند که "تو داری نظم و انضباط را برهم می زنی و می باید تا امشب سفارت را ترک کنی..." به او اخطار کردند که بدون هیچگونه سروصدائی سفارت را ترک کند، ولی هنگامی که با مقاومت او روبرو شدند، دست و پای او را گرفته و از اتاق بیرون کشیدند. وی روی برف ها و رو به قبله به زمین افتاد و خدا را شکر کرد و گفت: "خدایا تو شاهد باش که من حرف های خود را زدم، این ها در خط ضدامپریالیستی حرکت نمی کنند و ...". مجموعه ی مسائلی که خصوصاً طی این برخورد به وجود آمد، عده ی زیادی را تحت تأثیر قرارداد و حتی چند نفر به تبعیت از او به سجده افتادند" (تأکیدها از ماست).

آیا همین سخنان "دوست دانشجوی" نظریه ی او را درباره ی این که "چندماهی می بایست بگذرد تا ماهیت این مبارزه ی ضدامپریالیستی به سبک نوین! آشکار شود"، رد نمی کند؟ هنگامی که یک "دانشجوی پیرو خط امام" که دائماً زیر بمباران ایدئولوژیک آقای خامنه ای، موسوی خوینینی ها و دیگر "دانشجویان پیرو خط امام"، رادیو و تلویزیون و مطبوعات و ... قرارداد و تا آن جا مسئولیت می گیرد که "شعارهای بیرون را کنترل" کند و آنقدر فالانژ است که "شعارهایی بر علیه مجاهدین نیز می داد" تنها پس از ۱۰ الی ۱۵ روز از آغاز نمایش سفارت به اصل قضیه پی می برد و به سجده می افتد و می گوید که "این ها در خط ضدامپریالیستی حرکت نمی کنند" و قضیه آنچنان آشکار است که به تبعیت از او چند تن دیگر از "دانشجویان پیرو خط امام" نیز به سجده می افتند، می توان پذیرفت که برای شناخت ماهیت این حرکت "چندماهی می بایست بگذرد"؟ هنگامی که یک دانشجوی فالانژ، آن هم در آن شرایطی که او قرار داشت، در عرض ۱۰-۱۵ روز به ماهیت این حرکت پی می برد، آیا می توان گفت که سازمانی، فی المثل سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان سازمانی که دارای تجربیاتی در امر مبارزه است، نتواند ماهیت این حرکت را از همان ابتدا بشناسد؟ قطعاً پاسخ منفی است و ما گمان می کنیم که "دوست دانشجوی" با گفتن این جمله ندانسته به آن هائی کمک می کند که می خواهند تحلیل ها و عملکرد غلط سازمانی خود را درباره ی "جریان سفارت" توجیه نمایند و طبق آنچه که در بالا گفتیم، نه ما با این نظر موافقیم و نه سازمان مجاهدین خلق می تواند آن را تأیید کند.

پس ما بحث بعدی خود را با قبول این نظر آغاز می کنیم که از نظر ما و از نظر سازمان مجاهدین خلق ایران، یک سازمان انقلابی می توانست و می بایست که ماهیت این حرکت را از آغاز بشناسد و هرگونه دلیلی از قبیل این که، در آغاز نمی شد پدیده را شناخت، مسئله ابتدا مبهم بود، اطلاعات دقیقی نداشتیم و ... که برای توجیه مواضع و عملکردهای غلط یک سازمان درباره ی جریان سفارت به کار گرفته شود، غیرقابل قبول است.

دوستان مجاهد در سرمقاله ی نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰۷ ("دعاوی مبارزه ی ضدامپریالیستی در آزادی گروگان ها") می نویسند که: "و بالاخره مسئله ای که می ماند، مواضع مجاهدین در رابطه با گروگان هاست که این هم ظاهراً برای کسانی که دیدشان به سختی از سطح و ظاهر قضایا به عمق آن نفوذ می کند، محل ابهام و مورد سؤال و یا دستاویزی برای تشکیک و تردید در مواضع مجاهدین است. به خصوص

وقتی که این عناصر و جریان‌ها در مواضع مجاهدین شعارهای غیرمسئولانه و غیرعملی و چپ‌نمایانه نمی‌بینند و یا پیشنهادات و شعارهایی را که بتوان دست‌آویزی برای لیبرال و سازشکار و ... قلمداد کردن مجاهدین قرارداد، نمی‌یابند، بیشتر امر برایشان مشتبه می‌شود".

هنگامی که دوستان مجاهد چنین نظری را ارائه می‌دهند، کار نقد مواضع آنان در مورد جریان سفارت کمی مشکل می‌شود و البته در شرایطی که جریان‌های خائنی همچون "اکثریت"، حزب توده و دارودسته ی "پیمان" برای همصدائی با حکومت وابسته از منحنی‌ترین موضع به سازمان مجاهدین خلق ایران می‌تازند، این سخنان دوستان مجاهد به نظر دلنشین می‌آید، ولی به نظر ما تبلیغات و عملکرد ارتجاع و حمله ی ارتجاع برعلیه سازمان مجاهدین خلق ایران و سخنان سرمقاله ی شماره ی ۱۰۷ مجاهد، هیچیک نمی‌تواند موجب آن شود که ما را از نقد مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران بازدارد. حقیقت آنست که آنچه برای ما مطرح است، از قضا "مواضع مجاهدین در رابطه با گروگان‌ها" است. اما به نظر خود ما، ما نه در سطح قضایا باقی مانده ایم و نه از این مسئله به عنوان "دستاویزی برای تشکیک و تردید در مواضع مجاهدین" استفاده می‌کنیم، نه شعارهای خود را غیرعملی و چپ‌روانه می‌دانیم و نه آنکه می‌کوشیم دوستان مجاهد را به لیبرال‌ها و سازشکاران بچسبانیم. ما می‌کوشیم تا از موضعی انقلابی، مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران را در رابطه با جریان سفارت مورد نقد قراردهیم و این که نتیجه ی چنین بحثی چه خواهد شد، نه در اول بحث، بلکه در انتهای آن قابل بررسی خواهد بود. چه بسا که نتیجه آن شود که در این مورد دوستان مجاهد، نه با "لیبرال‌ها"، بلکه بیش از همه با دارودسته ی حزب "فراگیر" جمهوری اسلامی همصدا شده باشند.

دوستان مجاهد در مقدمه ای که بر، نامه ی "دوست دانشجو" نوشته اند(نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰۱) چنین می‌گویند: "حدود یک سال از آغاز اشغال جاسوسخانه ی آمریکا و به گروگان گرفتن گروهی از عمال امپریالیسم و ظهور پدیده ای به نام "دانشجویان پیرو خط امام" می‌گذرد. وقتی پس از گذشت این مدت به این جریان که یک چند در حیات سیاسی جامعه ی ما به جولان پرداخت و مسائل بسیاری را در میهن ما تحت اشغال قرارداد، می‌نگریم یخویی می‌بینیم که این حرکت درست به اندازه ی کم مایه گی و عدم اصلتش، عمری زودگذر داشت و به قول حضرت علی(ع): للق دوله و للباطل جوله. برای حق بقاء و پابرجائی و برای باطل جولانی است" (تأکید ها از ماست).

این جملات بدین معناست که دوستان مجاهد حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" را حرکتی "کم مایه" و "بدون اصلت" می‌دانند و نقل قول بعدی بدین معناست که نه تنها این حرکت کم مایه و بدون اصلت بوده است، بلکه کم مایه گی و عدم اصلت آن ناشی از "باطل" بودن این حرکت بوده است. این موضع دوستان مجاهد درباره ی "دانشجویان پیرو خط امام" و حرکت آنان در شرایط کنونی است. اما آیا دوستان مجاهد در گذشته نیز چنین می‌گفتند و در شرایطی که "دانشجویان پیرو خط امام" با اشغال برنامه ریزی شده ی سفارت، مبارزه ی ضدامپریالیستی توده‌ها را به کجراه می‌کشاندند، سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک سازمان مبارز و مترقی و به عنوان یک وظیفه ی انقلابی به توده‌ها می‌گفت که زنهار، این حرکت کم مایه و بدون اصلت و از همه مهمتر باطل است، یا نه؟

دوستان مجاهد در رابطه با همین سؤال است که کوشش دارند تا به گذشته اشاره نکنند و ما به خاطر پاسخگوئی به همین سؤال است که به آنچه دوستان مجاهد در گذشته گفتند، رجوع می‌کنیم تا ببینیم که چگونه بر "کم مایه گی" و "عدم اصلت" و "باطل" بودن این جریان در گذشته تأکید داشته اند.

دوستان مجاهد در مقاله ی "مسئولیت شورای انقلاب" در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰ (دوشنبه ۲۱ آبان ماه ۵۸) در پاسخ به کسانی که ابهاماتی درباره ی این حرکت داشته اند، چنین می‌گویند: "اما وقتی لانه ی جاسوسان آمریکائی تسخیر شد، از گوشه و کنار شنیدیم که برخی به ورود تمام عیار ما به صحنه و به ویژه آمادگی نظامی در حمایت از خطوط ضدامپریالیستی امام ایراد گرفته اند و مثلاً به ما می‌گفتند: "... آیا این جریان یک نقشه مثلاً برای تحت اشغال قرارداد امر خطیر قانون اساسی نیست؟" و ما بازم پاسخ داده و می‌دهیم که: "... اگر اقدامی درست و اصولی است باید به آن ارج گذاشت. همچنین اگر فرد یا گروهی در یک نیت یا عمل خیر بر ما پیشی جست، از قضا ما باید به خاطر این پیشتازی و سبقت، او را دوچندان تقدیر کنیم ..." (تأکیدها از ماست).

آری دوستان مجاهد در برابر کسانی که یک سؤال درست را مطرح کرده اند، نه تنها پاسخی نمی‌دهند، بلکه حرکت "کم مایه" و بدون "اصلت" و "باطل" "دانشجویان پیرو خط امام" را "اقدامی درست و اصولی" دانسته که "باید به آن ارج گذاشت" و جالب آنکه سازمان مجاهدین خلق ایران معتقد است که

"دانشجویان پیرو خط امام" بر این سازمان پیشی جسته و به همین منظور پیشنهاد می کند که "به خاطر پیشتازی و سبقت" باید آن ها را "دوچندان تقدیر" کرد.

مجاهدین که امروز ظهور پدیده ای به نام "دانشجویان پیرو خط امام" را "باطل" می دانند و معتقدند که "این حرکت به اندازه ی کم مایه گی و عدم اصالتش، عمری زودگذر داشت"، در تمام مدت این "عمر زودگذر"، یعنی قریب به یک سال، ماهیت آن را این چنین به توده ها معرفی می کردند: "در این هفته شاهد اقدام ضدامپریالیستی، اشغال لانه ی جاسوسی آمریکا از جانب دانشجویان بودیم..." (نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰ مقاله ی "دانشگاه و انقلاب" - تأکید از ماست).

و با "عمل قهرمانانه ی دانشجویان" در تصرف لانه ی جاسوسی و تبدیل شدن این نقطه به کانون فروزان شور ضدامپریالیستی... (نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۲ مقاله ی "دانشگاه و انقلاب" - تأکید از ماست).

"گروهی از دانشجویان قهرمان موفق به تسخیر سفارت آمریکا یعنی مرکز توطئه و فساد و طرح نقشه های شوم... شدند... یا توجه به لزوم حمایت هرچه بیشتر از برادران و خواهرانی که در داخل سفارت هستند... لازم است که هرچه بیشتر با راهپیمائی یا به طور انفرادی در مقابل سفارت جمع شده... (نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۱ مقاله ی "برترین وظایف دانش آموزان در جریان مبارزه ی ضدامپریالیستی-آمریکائی" - تأکیدها از ماست).

همچنین سازمان مجاهدین در اعلامیه ی ۲۶ آبان ۵۸ می نویسد: "تا آنکه پس از ماه ها انتظار دانشجویان قهرمان پیرو خط امام بار دیگر شور ضدامپریالیستی مردم را وسیعاً برانگیختند... چنین است که بار دیگر با یادآوری حرکت شکوهمندی که دانشجویان قهرمان پیرو خط امام برانگیختند..."

در شرایطی که حکومت برای فریب توده ها اشغال سفارت آمریکا را مستمسک قراری داد و با تزویر و ریا آن را به عنوان حرکتی ضدامپریالیستی، در مقابل حرکات واقعاً ضدامپریالیستی مردم قراری داد، سازمان مجاهدین خلق نیز صفحات نشریه ی خود را با جملات تأییدی از "حرکت کم مایه و بدون اصالت و باطل" "دانشجویان پیرو خط امام" می انباشت و آن را اقدامی ضدامپریالیستی جلوه می داد، آنچنان که گویا "دانشجویان قهرمان! پیرو خط امام" به قصد زنده کردن شور مبارزه ی ضدامپریالیستی در توده ها، سفارت را اشغال کرده و آن را به "کانون فروزان شور ضدامپریالیستی" تبدیل کرده اند.

سازمان مجاهدین خلق ایران بنا به تحلیل خود از جریان اشغال سفارت که به گوشه ای از آن در بالا اشاره کردیم، "نتایج مثبت" این حرکت "کم مایه و بدون اصالت و باطل" را نیز در همان زمان مورد بررسی قراری داد:

"حرکت دانشجویان پیرو خط امام صف بندی نیروها را مشخص کرد و خط امام را که ضدامپریالیست است از جریان هائی که به ناحق خود را در آن جا می زدند و از "پیروان اصیل امام" نبودند، جدا کرد. آگاهی طبقه کارگر را بالا برد و وحدت اصولی را نشان داد" (نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۲ مقاله ی "دانشگاه و انقلاب"). و یا: "در جریان اشغال لانه جاسوسی و مخصوصاً با آغاز افشاگری های انقلابی دانشجویان پیرو خط امام مشاهده می کنیم که... (همان مقاله- تأکید از ماست).

اما کار روشنگری دوستان مجاهد به همین جا ختم نمی شود. آن ها جا به جا و بی جا این حرکت "باطل" را "افشاء!" می کردند و پس از ارزیابی "نتایج مثبت" آن، رهنمودهائی به هواداران می دادند. جهت همه ی این رهنمودها، تأیید و پشتیبانی کامل از حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" بود. مثلاً سازمان مجاهدین خلق ایران هنگامی که به دانش آموزان خود رهنمود می دهد، می گوید: "با توجه به لزوم حمایت هرچه بیشتر از برادران و خواهرانی که در داخل سفارت هستند... لازم است هرچه بیشتر با راهپیمائی یا به طور انفرادی در مقابل سفارت جمع شده...".

و یا توسط دانشجویان هوادار خود چندین راهپیمائی در تأیید و پشتیبانی از حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" انجام دادند و یا از مردم خواستند که در حمایت و پشتیبانی از "دانشجویان پیرو خط امام" روزه ی سیاسی بگیرند و...

در این زمینه خصوصاً یادآوری تبلیغات مجاهدین در رابطه با کارگران بی مناسبت نیست. در مقاله ی "مبارزه با امپریالیسم به کارخانه کشیده می شود" (نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۱) چنین آمده است: "آن

ها) شورای کارگران) همصدای با دانشجویان مستقر در لانه ی جاسوسی آمریکا بر ضرورت مبارزه با آمریکا تکیه می کنید، آن ها خطاب به مدیریت می گویند: ... الان جوانان ما لانه ی جاسوسی آمریکا را اشغال کرده اند ... ما کارگران بعد از نماز به طرف این لانه ی جاسوسی راهپیمائی می کنیم ... (تأکیدها از ماست).

دوستان مجاهد با این جملات به کارگران چه چیزی را تفهیم می کردند. آیا با آن ها از "عدم اصالت" دانشجویان پیرو خط امام" و "باطل" بودن حرکت آنان سخن می گفتند؟ آیا "صدای" دانشجویان مستقر در لانه ی جاسوسی آمریکا، تکیه بر "ضرورت مبارزه با آمریکا" است که کارگران با آن "همصدا" شوند؟ چرا دوستان مجاهد به کارگران نمی گفتند که "شورای انقلاب" با فرصت به دست آمده از جریان سفارت هرگونه تحصن و راهپیمائی و اعتصاب را فی الفور ممنوع اعلام کرد و آن را "توطئه آمریکا" خواند؟ چرا دوستان مجاهد به کارگران نمی گفتند که در نماز جمعه با استفاده از حرکت همین "دانشجویان قهرمان پیرو خط امام"، حکومت، نمازگزاران را به "تسخیر" "خانه ی کارگر" که محل تجمع کارگران بیکاری بود که برای تهیه ی قوت لایموت زن و فرزندانشان مستأصل شده بودند، فرا خواند؟ و چرا دوستان مجاهد به کارگران نمی گفتند که حکومت به عده ای از کارگران کارخانجات گفت که: "آمریکائی ها به تلافی جریان سفارت عده ای را در "خانه ی کارگر" به گروگان گرفته اند و ما باید به آن جا حمله کنیم" و سپس به دست این کارگران ناآگاه، که توهّمات آنان را همین دوستان مجاهد با تبلیغات و حمایت های "بی دریغ" خود هرچه بیشتر دامن می زدند، چماق داد و آنان را به سروقت کارگران بیکاری فرستاد که از گرسنگی دیگر به جان آمده بودند؟

آری دوستان مجاهد را در آن زمان با این حقایق کاری نبود. آن ها تمام امکانات تبلیغاتی خود را برای پشتیبانی از "اقدام ضدامپریالیستی" "دانشجویان قهرمان" به کار گرفته بودند و در مورد کارگران نیز تمام سعی خود را در جلب پشتیبانی آن ها از "کانون فروزان شور ضدامپریالیستی" که "دانشجویان قهرمان" افروخته بودند، به کار می بردند. آن ها در نشریه ی مجاهد شماره ۱۷ (سه شنبه ۱۱ دی ماه ۵۸) نوشتند: "این بار شکوه مبارزه ی ضدامپریالیستی را در مشیت های گره کرده ی کارگران و فریاد مرگ بر آمریکای آنان شاهد بودیم. فریادهائی که از جلو جاسوسخانه آمریکا از گلوی این سرسخت ترین دشمنان امپریالیسم بلند بود ...".

آیا به راستی دوستان مجاهد که بنا بر ادعای خودشان به قانونمندی های جامعه ایمان دارند، متوجه نبودند که مبارزه ی ضدامپریالیستی کارگران را که به تأیید مجاهدین نیز، سرسخت ترین دشمن امپریالیسم هستند، به کجراه می کشانند؟ آیا آن ها نمی دانستند که تشویق کارگران به پشتیبانی از جریان سفارت و ترتیب راهپیمائی ها به طرف سفارت آمریکا، جانی که حرکت "کم مایه و بدون اصالت و باطل" "دانشجویان پیرو خط امام" در آن صورت می گرفت، مبارزه ی ضدامپریالیستی نیست؟ شاید مجاهدین تصور می کردند هنگامی که "دهها هزار نفر از کارگران بنزخاور، جنرال موتورز، کفش وین، شرکت بوتان، داروبخش... به دعوت شورای اسلامی کارگران دست به یک راهپیمائی زدند" (نشریه ی مجاهد- همان مقاله) و مجاهدین به تبلیغ آن پرداختند، وظیفه ی خود را در آن مقطع نسبت به کارگران ادا کرده و آن ها را به مبارزه ی ضدامپریالیستی کشانده اند و اگر نیروئی با افشای ماهیت ضدانقلابی حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" و افشای عملکرد ضدخلفی "شورای انقلاب" به کارگران می آموخت که جریان سفارت نه تنها مبارزه ی ضدامپریالیستی نیست، بلکه مبارزه ی ضدامپریالیستی با پافشاری کارگران بر روی خواسته های برحق خویش و مبارزی جهت نابودی این رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی می تواند صورت گیرد، "مواضع غیرمسئولانه و غیرعملی و چپ نمایانه" اتخاذ کرده است؟

ما در همان موقع که "شورای انقلاب" با استفاده از فضای موجود، برای کارگران خط و نشان می کشید و نیروهای سرکوبگر به سرکوب مبارزات ضدامپریالیستی مردم مشغول بودند، در اعلامیه ی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران-۲" به تاریخ ۵۹/۹/۱ نوشتیم: "ژست ضدامپریالیستی اخیر رژیم، همان طور که انتظار می رفت با سرکوب مجدد مبارزات ضدامپریالیستی توده ها توأم شد. این بار هم آن ها درعین حال که با تبلیغات عوام فریبانه سعی کردند خود را مدافع خلق به حساب آورند، "شورای انقلاب" به صدور اعلامیه ای برعلیه کارگران و زحمت کشان پرداخت و هر نوع تحصن و اعتصاب را با برچسب آمریکائی محکوم نمود. با این روند معلوم است که آن ها با ترتیب تسخیر سفارت آمریکا، وعده ی سرکوب خشن را به زحمت کشان میهن مان می دهند". ما همچنین در جزوه ی "سازش طبقاتی زیر پوشش مبارزه ی ضدامپریالیستی" در جواب به جریان منحنط "کار" که به بهانه ی جریان سفارت از کارگران خواسته بود که حکومت را "یاری فعال و نامحدود" نمایند، نوشته بودیم: "مسئله دیگری که نویسندگان آن مقاله (منظور مقاله ی نشریه ی "کار" بود- توضیح از این مقاله است) تبلیغ می کنند، در رابطه با اشغال سفارت آمریکاست. اینان کوشش دارند تا آن را مبارزه ای "ضدامپریالیستی" وانمود سازند و "فارغ از این اندیشه

"که ایشغال سفارت به چه منظوری و برای سرپوش نهادن به چه مسائلی انجام گرفته است، از همان ابتدا به تبلیغ آن برخاستند". اگر آگاه نمودن کارگران را آن تبلیغاتی دانیم که دوستان مجاهد در رابطه با جریان سفارت انجام داده اند، قطعاً این سخنان ما نیز جز "مواضع غیرمستولانه و چپ نمایانه" چیز دیگری نخواهد بود!

دوستان مجاهد در مقدمه بر، نامه ی "دوست دانشجو" (نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰۱) چنین می نویسند: "به راستی تاریخ برای کسانی که چشمی برای دیدن و گوشه ی شنیدن داشته باشند، می تواند بسیار آموزنده باشد. خوب است کسانی که پس از ایشغال سفارت "بهبه و چهچه" سردادند و مبارزه با امپریالیسم از جانب مرتجعین را در مسیری مطلوب پیش بینی کردند و ... و بدین ترتیب دوستان مجاهد به تمام کسانی که در جریان ایشغال سفارت "بهبه و چهچه" سردادند، انتقاد می کنند، این گفته مورد توافق ما نیز هست. اما آنچه که برای ما "میهم" می ماند، "بهبه و چهچه" از نظر سازمان مجاهدین خلق ایران است، زیرا دوستان مجاهد با جملات فوق کوشش می نمایند تا چنین تفهیم کنند که جزو سازمان هائی نبوده اند که برای ایشغال سفارت "بهبه و چهچه" سردادند. ما اگر به فرض، تمام جملاتی را که در بالا از مواضع سازمان مجاهدین نمونه آوردیم نیز به فراموشی بسپاریم، آیا جملاتی که در ذیل می آید، چیزی بجز "بهبه و چهچه" است؟

"دوباره چیز آشنائی در شهر پیدا شده ... آخر دوباره انقلاب است، انقلابی بزرگتر از انقلاب اولی ...". بنابراین اگر این انقلاب به سمت دشمن واقعی و اصلی خود آمریکا سمت گیری نمی کرد، نیمه کاره بود و دوباره همان اوضاع سابق احیاء می گشت ... و امروز به نظر می رسد روزنه امیدی بر روی انقلاب ما گشوده شده است که از آن نور پیروزی و حیات می تابد ... دیدیم که چگونه وقتی دانشجویان پیرو خط امام در جهت اصیل و درست انقلاب دست به اقدام زدند، با پشتیبانی و حمایت وسیع و پرشور مردم مواجه گشتند. این نه یک تضاد و اتفاق است و نه یک شور و هیجان زودگذر توده ای! این پدیده ای دقیقاً قانونمند، اصیل و عمیق است" (مقاله "بوی خوش وحدت" - نشریه ی مجاهد شماره ۱۱، دوشنبه ۲۸ آبان ۵۸- تأکیدها از ماست).

و یا: "چه خوب شد که در بحبوحه مشکلات و گرفتاری های متعدد، چه سیاسی و چه اقتصادی و نظامی و انواع و اقسام تفرقه ها و ... خلق ما بار دیگر طعم شیرین و انقلابی وحدت را در جریان شورانگیز مبارزه ی ضدامپریالیستی- که به همت دانشجویان پیرو خط امام بالا گرفت- چشید ... به راستی هم که برای نیروهای انقلابی واقعی چه چیز می تواند از این مسرت بخش تر باشد؟ چرا که دیگر پس از ماه ها نوسان، انقلاب خط سیر اصولی خود و همان منای عینی وحدتش را باز یافته بود ... بلی در طی ده ماه گذشته این بکرنگی و یکبارگی آرزوی دائمی مجاهدین خلق بوده است ... و سپس دیدیم که به همت دانشجویان پیرو خط امام و مواضع مستحکم خود امام در مقابل آمریکا و فرستادگان مستقیم و غیرمستقیمش برق تحقق این آرزو درخشیدن گرفت و راه خدا و خلق دوباره هموار شد" (از مقاله "چه باید کرد؟" - نشریه مجاهد شماره ۱۲، دوشنبه ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸- تأکیدها از ماست).

چه جملاتی گویا تر از این لازمست تا نشان دهد که دوستان مجاهد خود جزو سردمداران "بهبه و چهچه" گو بوده اند. دوستان مجاهد در تمامی موضع گیری یک ساله ی خود به ستایش "جریان سفارت" پرداختند. اما به فرض آنکه تمامی آن ها را بجز همین دو مقاله ("بوی خوش وحدت" و "چه باید کرد؟") نادیده بگیریم، همین دو مقاله کافی نیست تا نشان دهد که دوستان مجاهد چه کرده اند؟ آن ها حتی "مزه" و "بوی" جریان سفارت را نیز چشیده و بوئیده بودند!! "طعم" آن "شیرین و انقلابی" و "بوی" آن "خوش" بود! و همه می دانند که چنین "طعمی و بوئی" انسان را به "بهبه گوئی" و "چهچه گوئی" وادار می کند. دوستان مجاهد در اثر حرکت "اصولی و عمیق" "دانشجویان پیرو خط امام" به "آرزوی ده ماهه گذشته" خود رسیده بودند و از این که "راه خدا و خلق دوباره هموار شد"، "چهچه" سردادند. حال "بوی خوش وحدتی" را که بوئیده بودند و "طعم شیرین و انقلابی" حرکت "اصیل و عمیق" جریان سفارت را فراموش کرده و به "بهبه و چهچه گویان" انتقاد می کنند و چنین خطائی را ناشی از آن می دانند که "بهبه و چهچه گویان"، "نه چشمی برای دیدن" و "نه گوشه ی شنیدن" دارند!! چه خوب می شد که دوستان مجاهد همان طور که سنوال "چه باید کرد؟" را مطرح می کنند، سنوال "چه کرده ایم؟" را نیز مطرح سازند، زیرا یافتن پاسخی به سنوال اولی بدون پاسخگوئی به سنوال دومی امکان ناپذیر است و به عبارت دیگر این یکی سنوال اولی است و آن یک دومی.

دوستان مجاهد سپس "از کسانی که مبارزه با امپریالیسم از جانب مرتجعین را در مسیری مطلوب پیش بینی می کردند"، سنوالاتی می نمایند و بدین ترتیب چنین وانمود می سازند که گوئی خود آن ها "مبارزه با امپریالیسم از جانب مرتجعین را در مسیری مطلوب پیش بینی نکرده و حتی در این باره دائماً

افشاگری نموده اند. آیا جملاتی که تاکنون به نقل از مجاهدین آوردیم، کافی نیست تا نشان دهد که دوستان مجاهد در این زمینه نیز از زمره ی کسانی بودند که کوشش داشتند تا به توده ها به زور بقبولانند که جریان سفارت مسیر مطلوب مبارزه ی ضدامپریالیستی است؟ آیا این دوستان مجاهد نبودند که نوشتند: "... به راستی هم که برای نیروهای انقلابی واقعی چه چیز می تواند از این مسرت بخش تر باشد؟ چرا که دیگر پس از ماه ها نوسان، انقلاب خط سیر اصولی خود و همان مبنای عینی وحدتش را بازیافته یود..." (تأکیدها از ماست) و یا "... دیدیم که به همت دانشجویان پیرو خط امام و مواضع مستحکم خود امام در مقابل آمریکا و فرستادگان مستقیم و غیرمستقیمش برق تحقق این آرزو درخشیدن گرفت و راه خدا و خلق دوباره هموار شد..." (تأکید از ماست) و یا "دوباره چیز آشنائی در شهر پیدا شده ... آخر دوباره انقلاب است، انقلابی بزرگتر از انقلاب اولی..." (تأکید از ماست) و یا "... امروز به نظر می رسد روزنه امیدی بر روی انقلاب ما گشوده شده است که از آن نور پیروزی و حیات می تابد..." (تأکید از ماست) و یا "... دیدیم که چگونه وقتی دانشجویان پیرو خط امام در جهت اصل و درست انقلاب دست به اقدام زدند..." (تأکید از ماست)؟

حال چگونه است که دوستان مجاهد این سئوالات را نه از خود، بلکه از دیگران می نمایند؟! دوستان مجاهد می پرسند که: "چگونه است که پس از گذشت کمتر از یک سال شرایط و پیشنهادات دیکته شده عامل سیا "هانس" به راحتی از جانب سردمداران بلامنازع مبارزه ضدامپریالیستی جامعه ما! عنوان می شود؟" ما می گوئیم دوستان مگر خود شما نبودید که نوشتید: "... دیدیم که به همت دانشجویان پیرو خط امام و مواضع مستحکم خود امام در مقابل آمریکا و فرستادگان مستقیم و غیرمستقیمش ...، حال چرا خود شما به سئوالی که نموده اید پاسخ نمی دهید؟ این کدام "همت" و کدام "مواضع مستحکم" بود که شما درباره ی آن چنان تبلیغ می کردید که گوش فلک را نیز کر می کرد؟ آیا این "دانشجویان پیرو خط امام" و "همت" آنان نبود که "دوست دانشجویان" درباره ی برخورد آن ها با همین "هانس" می نویسند: "... شاید در این میان دیدار یکی از نمایندگان کنگره آمریکا به نام "هانس" که برای تحقیق در امر گروگان ها به ایران و دیدار از جاسوسخانه و گروگان ها آمده بود، از همه جالب تر باشد. وی در تاریخ ۵۸/۹/۵ به ایران آمد... وی که از همان ابتدا بسیار زیرکانه و حساب شده برخورد می کرد، در جاسوسخانه به هر سوراخی سرکشید و از محل نگهداری کلیه گروگان ها اطلاع پیدا کرد. در طول مسیر با افراد مسلحی که به حفاظت از گروگان ها مشغول بودند، به رسم احوالپرسی دست می داد. بسیار خنده دار بود که نگهبانانی که در حالت آماده باش به سر می بردند، با گرمی و صمیمیت نگهبانی و مسئولیت محافظت و ... را فراموش کرده با وی دست می دادند؟" آری، اینست آن "همت" و "مواضع مستحکم" که سازمان مجاهدین خلق ایران درباره ی آن تبلیغ می نمود. در همان روزی که "هانس" در داخل سفارت به "هر سوراخی سر می کشید" و یا "دانشجویان پیرو خط امام" به رسم "احوالپرسی دست می دادند" و "بسیار خنده دار بود" که آنان "با گرمی و صمیمیت نگهبانی و مسئولیت محافظت و ... را فراموش کرده با وی دست می دادند"، یعنی در تاریخ ۵۸/۹/۵، دوستان مجاهد در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۲ در همان تاریخ ۵۸/۹/۵ چنین می نویسند: "عمل قهرمانانه دانشجویان ما در تصرف لانه جاسوسی و تبدیل شدن این نقطه به کانون فروزان شور ضدامپریالیستی..." (مقاله "دانشگاه و انقلاب") و یا: "... ولی آغاز این حرکت و مخصوصاً تحقق آن با نام و رهنمودهای امام به یکباره مرزهای نوینی را مشخص کرد. مرزی که دیگر بار از فراز آن به وضوح می شد تفاوت جریان ها و عناصری را که به واقع با خط امام سنخیت بیشتری داشتند از جریان هائی که به ناحق می خواستند خود را پیروان اصل امام قلمداد کنند، جدا کرد...". و یا در همین شماره ی مجاهد (۵۸/۹/۵) دوستان مجاهد با خط درشت می نویسند: "دانشجویان (پیرو خط امام) در پایان قطعنامه اتحاد همه نیروها و اقشار و گروه ها را در راه تداوم انقلاب علیه هرگونه سلطه اجانب به سرکردگی آمریکا مُصرانه خواستار شدند..." (مقاله "گزارشی از تظاهرات ضدامپریالیستی مردم قهرمان در برابر جاسوسخانه آمریکا در اول محرم"). و به علاوه ی همه ی این ها، دوستان مجاهد در همین شماره ی نشریه ی مجاهد به جمع بندی "نتایج مثبت" اِشغال سفارت می نشینند.

اینک درست در روزی که دوستان مجاهد در نشریه ی خود به ستایش از جریان سفارت می پردازند، "هانس" در حال سرکشیدن "به هر سوراخی" در سفارت است و مشغول احوالپرسی های "گرم و صمیمانه" با "دانشجویان پیرو خط امام" یا آن طور که دوستان مجاهد دوست داشتند بگویند، "دانشجویان ما" یا "دانشجویان (پیرو خط امام)" یا "دانشجویان قهرمان پیرو خط امام"، بیشتر به یک شوخی تاریخی شبیه است که نه تنها در آن زمان موجب خنده می شد، بلکه اکنون نیز که سازمان مجاهدین خلق ایران این سئوال را راجع به "هانس" نموده است، موجب خنده می گردد.

یکی دیگر از سئوالات دوستان مجاهد از کسانی که "مبارزه با امپریالیسم از جانب مرتجعین را در مسیری مطلوب پیش بینی می کردند" اینست که "چه هماهنگی و سنخیتی بین محاکمه سعادت‌ی به اتهام جاسوسی و مبارزه با آمریکا می تواند وجود داشته باشد؟".

و ما بازهم می گوئیم که زحمت پاسخ دادن به این سنوآل را بهتر است که خود دوستان مجاهد برعهده بگیرند. چرا؟ بدین خاطر که بیش از همه و پیش از همه، این سازمان مجاهدین خلق ایران بود که مسئله ی مجاهد سعادت ی را به بهانه ی جریان سفارت در پرده ای از ابهام فرو برد و در شرایطی که شکنجه و دستگیری دوستان سعادت ی به رسوائی هرچه بیشتر رژیم منجر شده بود، سازمان مجاهدین آن را به سازشکارانه ترین شکل لوٹ نمود و مسئله ای را که در ذهن توده ها آنچنان روشن بود، مبهم نمود و این کار را نشریه ی مجاهد با چاپ دو نامه از سعادت ی انجام داد. نامه هائی که سعادت ی طبق خط سازمان نوشت و در آن ها چنین آمده بود: "درود بر دانشجویان انقلابی که با اقدام شجاعانه خود سرفصلی جدید را در انقلاب شکوهمند خلقمان گشودند. سرفصلی که می رفت تا با انواع و اقسام توطئه های آشکار و نهان توسط فرصت طلبان تیره و تار شود. شما نشان دادید که چگونه می توان در عمل تمامی خلق را در حول محور واقعی خویش بسیج نمود و دوباره شور و شوق انقلابی را در میهن خونبارمان شکوفا ساخت... من شادی و شور خود را در تأیید و پشتیبانی کامل خود از اقدام شجاعانه شما فرزندان و عزیزان خلق ایران اعلام می کنم و امیدوارم که روند کامل این حرکت بزرگترین حماسه بشری را بر تارک تاریخ بنشانیم" (نامه ی سعادت ی به دانشجویان پیرو خط امام - نشریه ی مجاهد شماره ۱۳- ۱۲ آذرماه ۵۸- تأکیدها از ماست). و نیز: "من اِشغال این لانه جاسوسی را آزادی خود می دانم" (نامه ی سعادت ی به موسی خیابانی - نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۴- ۱۹ آذرماه ۵۸).

نشریه ی مجاهد در شرایطی این نامه ها را به چاپ رساند که مجاهد سعادت ی در زندان اوین بود و سازمان مجاهدین خلق ایران به خوبی می دانست که سعادت ی را کمیته ی ماشاالله قصاب که در سفارت آمریکا مستقر بوده، دستگیر و شکنجه نموده است. پس به خوبی می دانست که قطعاً در درون سفارت اسنادی در رابطه با دستگیری سعادت ی و نقشی که آمریکائی ها در جریان دستگیری و شکنجه ی او برعهده داشتند، وجود دارد. اما "دانشجویان انقلابی" این "فرزندان و عزیزان خلق ایران" که سعادت ی یا به بیان صحیحتر سازمان مجاهدین، "تأیید و پشتیبانی کامل خود را از اقدام شجاعانه ی" آن ها ابراز می کردند، گوشه ای از این اسناد را نیز آشکار نکردند.

سازمان مجاهدین خلق ایران با انتشار این دو نامه، مرز بین انقلابی و ضدانقلابی، مرز بین ضدآمریکائی و آمریکائی را مخدوش ساخت و حال چه مضحک است که از دیگران می پرسد که چه رابطه ای بین آزادی جاسوسان آمریکائی و محاکمه ی سعادت ی وجود دارد. دوستان شما خود قبلاً به اندازه ی کافی با درج این دو نامه مسئله ی سعادت ی را مخدوش نموده اید و به فریبکاری حکومت یاری رساندید، حال چگونه است که از دیگران و نه از خود، این سنوآل را می کنید؟! شما تا چه اندازه به روشن شدن ذهن توده ها یاری نموده اید که اکنون به خود اجازه می دهید تا در دامه ی آن، این سنوآل را بکنید؟ بگذارید که این سنوآل را آن کسانی بکنند که نه این "دانشجویان" کذائی را "انقلابی" و نه "فرزندان و عزیزان خلق ایران" می دانستند و نه آنکه آنچنان "روندی" برای آن قائل بودند که "بزرگترین حماسه بشری" را بر تارک تاریخ بنشانند" و نه "اِشغال این لانه جاسوسی" را به معنی آزادی سعادت ی می دانستند.

دوستان مجاهد بازهم از همان کسانی که "مبارز با امپریالیسم از جانب مرتجعین... " می پرسند که چه رابطه ای بین به خاک و خون کشیدن مجاهدین در آمل و... و مبارزه با آمریکا می تواند وجود داشته باشد؟

عجبا، عجبا که دوستان مجاهد چه دیر این سنوآل را مطرح نمودند! دوستان! شما که چنین ذهن "تیزی" دارید که می توانید رابطه ی مابین سرکوب نیروهای مبارز و ضدامپریالیست را با نمایش سفارت درک کنید، چرا قبلاً این رابطه را در ذهن خود برقرار نکرده بودید؟ مگر در همان شرایطی که شما به، بهبه و چهچه گوئی جریان سفارت مشغول بودید، دستگاه سرکوب رژیم قلع و فمع، ضرب و شتم و شکنجه و زندان و قتل هواداران صدیق و مبارز شما را متوقف کرده بود؟ چرا در آن هنگام این سنوآل را از خود نکرید؟ مگر در همان زمان که در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۱ (دوشنبه ۲۸ آبان ماه ۵۸) خبر از مجروح شدن دو تن از هواداران خود توسط "عهده ای که خود را دانشجو می خواندند همراه با تعدادی پاسدار" نوشتید، در همان مقاله نیز نوشتید که "این بار نیز به جهت سرعت بخشیدن و تحکیم مبارزه ی ضدامپریالیستی و گسترش همه جانبه آن، ضمن تأیید کامل عمل انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام..." (تأکید از ماست)؟ و یا در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۱ (سه شنبه ۱۸ دی ماه ۵۸) که صحبت از حمله ی وحشیانه ی چماقداران به راهپیمائی مجاهدین خلق شاخه ی مشهد و زخمی شدن چند تن از راهپیمایان توسط چماقداران است، بازهم نشریه ی مجاهد دست از تعریف و تمجید "دانشجویان پیرو خط امام" برنمی دارد و فی المثل در مقاله ای خطاب به "برادران!" پاسدار می نویسد: "از همان لحظه اِشغال لانه ی جاسوسی آمریکا، سازمان با اشتیاق تمام امکانات خود را در پشتیبانی از این حرکت، بسیج کرد. به ویژه به دنبال

فرمان تاریخی امام مبنی بر بسیج سیاسی- نظامی همه خلق، مجاهدین تیم های نظامی خود را در جهت حمایت از دانشجویان پیرو خط امام و نگرهبانی و مراقبت شبانه روزی به محل سفارت گسیل داشتند... و بدین ترتیب روزها و شب های سرد و بارانی جلو سفارت با اجتماع هزاران نفر از اعضاء و طرفداران مجاهدین و دیگر هموطنان مبارز ما و... این یکی از خواسته های مجاهدین خلق بوده که مبارزه مردم ما در مسیر صحیح حرکت کند، بنابراین طبیعی هم بود که اقدام شجاعانه دانشجویان پیرو خط امام مورد حمایت بی دریغ سیاسی- نظامی سازمان قرار بگیرد" (مقاله "سخنی با برادران پاسدار" (۲)- تأکید از ماست) ؟ و در همین شماره از نشریه ی مجاهد ستایش های فراوان دیگری نیز از "اقدام شجاعانه ی دانشجویان پیرو خط امام" شده است. نمونه های فراوان دیگری نیز وجود دارد که می توان با رجوع به نشریه ی مجاهد، آن ها را یافت. حال ما می پرسیم که چرا سازمان مجاهدین خلق ایران در آن شرایط که هوادارانش مورد ضرب و جرح قرار می گرفتند، اما سازمان مجاهدین خلق "طبیعی" می دانست که "اقدام شجاعانه ی دانشجویان پیرو خط امام" را مورد "حمایت"، آن هم "حمایت بی دریغ سیاسی- نظامی سازمان" قرار دهد و "روزها و شب های سرد و بارانی" جلو سفارت اجتماع می نمود، این سنووال را از خود نکرد؟

به نظر می رسد که بررسی تناقضات بین آنچه که امروز سازمان مجاهدین خلق ایران درباره ی جریان سفارت بر زبان می آورد و آنچه که در طول یک سال بر زبان می آورد، کافی باشد و تکرار مواضع این سازمان بیش از این از حوصله ی مقاله خارج گردد. اما بررسی کلی حرکت سازمان مجاهدین خلق ایران درباره ی جریان سفارت تمام نشده است.

دوستان مجاهد در مقدمه ی نامه ی "دوست دانشجو" می نویسند که: "برای کسانی که به قانونمندی های اجتماعی ایمان دارند، در همان سرآغاز اشغال لانه ی جاسوسی مشکل نبود که چنین چشم اندازی را در پیش رو تصویر کنند. تمام جریان هائی که از این حرکت تحلیل درست و درک روشنی نداشتند، به درجات مختلف دچار انحراف شده نتوانستند موضع گیری مناسبی در برابر آن بکنند" (تأکید از ماست) و بدین ترتیب می کوشیدند تا ثابت نمایند که خود به هیچوجه دچار انحراف نشده بودند. نویسندگان یا نویسندگان مقدمه که معتقدند "در همان سرآغاز اشغال لانه جاسوسی مشکل نبود که چنین چشم اندازی را در پیش رو تصویر کنند"، در لابلای نقل قول هائی که از شماره های گذشته ی نشریه ی مجاهد می آورند، می نویسند: "با جدیتی انقلابی سعی در جلوگیری از انحراف فاحش این حرکت داشتیم". کدام جدیت انقلابی؟! اگر شما از همان آغاز می دانستید که نتیجه چه خواهد شد، دیگر چگونه کوشش می نمودید "از انحراف فاحش این حرکت" جلوگیری نمایید؟ و این که نویسندگان مقدمه می گویند: "چه هشدار بجائی بود، چرا که پس اندک مدتی دیدیم که چگونه در لحظه تصمیم گیری، گام به گام به راست غلطیدند و منادی جریان ارتجاعی حاکم شدند"، در واقع به مغلطه کاری مشغولند. اگر شما می دانستید که قضیه چیست و به کجا ختم می شود، "هشدار" چه معنائی داشت؟، زیرا همه به خوبی می دانیم که "هشدار" های سازمان مجاهدین خلق به دارودسته های حکومتی و ارگان های آن ها از قبیل "شورای انقلاب" بود و نه به توده ها.

"مقدمه" می کوشد تا با درهم و برهم کردن مسائل، بالاخره اثبات نماید که سازمان مجاهدین خلق ایران از همان ابتدا می دانست و گفته بود که جریان سفارت حرکتی "کم مایه و بدون اصالت و باطل" است، اما درست در چند سطر بعدی دچار تناقض گویی می شود و همچنان برای خوانندگان "مقدمه" مسائلی را مبهم طرح می کند. ابهامی که برای خوانندگان ایجاد می شود، اینست که بالاخره نمی فهمند که سازمان مجاهدین معتقد است که جریان سفارت از همان آغاز حرکت "باطل" بوده است یا آنکه در ابتدا انقلابی بوده و به تدریج "باطل" شده است.

و اتفاقاً این همان نکته ایست که نویسندگان یا نویسندگان "مقدمه" کوشش دارند تا درباره ی آن صحبتی به میان نیاورند. در ابتدای "مقدمه" چنین وانمود می شود که سازمان مجاهدین این حرکت را از همان آغاز حرکتی ضدامپریالیستی نمی دانسته است، ولی در آن جا که برای اثبات چنین ادعائی ناچار می شود تا در تأیید سخنان خود به جملاتی که بیانگر مواضع گذشته ی این سازمان است، تکیه کند، قضیه به گونه ای مطرح می شود که گویا حرکت جریان سفارت در آغاز انقلابی بوده است که متأسفانه! و علیرغم "هشدارهای بجای" سازمان مجاهدین در "لحظه تصمیم گیری"، گام به گام به راست غلطید و "منادی جریان ارتجاعی حاکم" شد.

چرا سازمان مجاهدین با مسئله این گونه مبهم برخورد می کند؟ زیرا هر دو موضع گیری، او را دچار تناقضاتی می سازد. اگر دوستان مجاهد بگویند که جریان سفارت از همان آغاز حرکتی "ضدامپریالیستی" نبوده، بلکه حرکتی "باطل" و ضدخلقی بوده است، آنگاه تمام هواداران این سازمان سنووال خواهند کرد که

پس مواضع یک ساله ی سازمان مجاهدین خلق درباره ی سفارت چه بوده است؟ مخصوصاً که خود دوستان مجاهد معتقدند که از ابتدا ماهیت این حرکت مشخص بوده است. و اگر دوستان مجاهد بگویند که جریان سفارت ابتدا حرکتی انقلابی بوده، ولی "در لحظه تصمیم گیری، گام به گام به راست غلطید و منادی جریان ارتجاعی حاکم شد"، آنگاه نامه ی "دوست دانشجو" و روند یک ساله ی جریان سفارت این نظر را رد و محکوم می نماید. مگر "دوست دانشجو" در نامه ی خود نمی نویسد که: "... ولی آیا به راستی همه قضایا همین بود؟ و آیا آنگونه که آقای بهشتی فردای اِشغال لانه جاسوسی بیان کرد: "مسئله این بود که "جوانان با ایمان بیش از این تاب نیاوردند و به عنوان اعتراض سفارت آمریکا را به اِشغال خود درآوردند"؟ اگر چه در یک نظر سطحی که این چنین مورد سؤاستفاده عناصر و جریان های فرصت طلب و شناخته شده قرار گرفت، این قضاوت درست به نظر برسد، ولی واقعیت چیز دیگری جز این ها بود. چگونه کسانی که از راهپیمائی و خواندن قطعنامه در جلوی سفارت واهمه داشتند، یکباره به فکر اِشغال لانه جاسوسی آمریکا افتاده اند؟ زیرا اگر به خاطر داشته باشیم، سه روز قبل از این جریان حزب جمهوری اسلامی به مناسبت عید قربان دعوت به راهپیمائی کرده بود که مقصد آن سفارت آمریکا بود، ولی یکدفعه، به علتی نامعلوم، این برنامه لغو و قرار شد مردم به جای سفارت آمریکا، در میدان ... جمع شوند" (تأکید از ماست).

"دوست دانشجو" در نامه ی خود همچنین جزئیات تدارک حرکت را که توسط همین "جریان ارتجاعی حاکم" صورت می گرفت، توضیح داده است و می بینیم که قبل از همه "دانشجویان پیرو خط امام" در روزهای سه شنبه در مسجد دانشگاه توسط حجت الاسلام خامنه ای برای وظیفه ای که در آینده می بایست در جهت خدمت به حزب جمهوری اسلامی انجام دهند، شارژ می شدند. "حدود یک هفته قبل از اِشغال سفارت، طرح جریان حمله بین موسوی خوئینی ها و آقای "الف" و افراد دیگر نظیر "م-ر" (یکی از مسئولین سپاه) و چند تن از دانشجویان مذکور ریخته شد". اهداف حرکت مشخص گردیده "دانشجویان پیرو خط امام" سازماندهی شدند و به هر یک کارتی و بازوبندی دادند. سفارش شد که "افراد غیرخودی" وارد جمع نشوند و به قول "دوست دانشجو" "بدین ترتیب حرکت خودجوش و خودانگیخته!! جوانان مسلمانی که به اصطلاح از جنایات آمریکا به تنگ آمده بودند، آغاز شد" (تأکید از ماست). "کروکی سفارت و نقشه دقیق مراکز مختلف در سفارت که از طرف دست اندکاران و گردانندگان اولیه تهیه شده بود" در اختیار "دانشجویان پیرو خط امام" قرار گرفت. "با حمایت سپاه، به وسیله قیچی های آهن بر، زنجیرها را پاره کرده" و به داخل سفارت ریختند و... "ساعت ۹ همان شب از سپاه برای بیرون بردن اسناد مراجعه کرده و با کامیون آن ها را تخلیه کرده و بردند" و... و هرچای نوشته ی "دوست دانشجو" را بخوانید حکایت از آن دارد که این حرکت چندین هفته قبل از شروع آن کاملاً توسط سردمداران حکومت برنامه ریزی شده و در جهت اهداف ضدخلقی آن ها قرار داشت. نمونه های درج شده در نامه ی "دوست دانشجو" بسیارند و تکرار آن ها شاید لازم نباشد. ماهیت این حرکت از همان ابتدا آنچنان آشکار بود که همان طور که قبلاً اشاره کردیم، یکی از دانشجویان متعصب "پیرو خط امام" تنها پس از ۱۰ الی ۱۵ روز فریاد زد که: "این ها در خط ضدامپریالیستی حرکت نمی کنند". بنابراین اگر سازمان مجاهدین خلق مدعی شود که جریان اِشغال سفارت در ابتدا حرکتی "اصولی و مترقی بوده است"، نه برای ما و نه حتی برای نویسندگان "مقدمه" که چنین ادعائی کرده اند و نه برای هواداران این سازمان قابل قبول نخواهد بود.

اما دوستان مجاهد شاید مایل باشند که مواضع و عملکرد خود را در این باره به گونه ای دیگر توجیه نمایند. دوستان مجاهد شاید بگویند که ما از عناصر مبارز و ضدامپریالیستی که در بین "دانشجویان پیرو خط امام" بوده اند، حمایت کرده ایم و می کوشیدیم تا با موضع گیرهای خود، آنان را تقویت نمائیم و به عنوان صحت نظر خود نیز همین "دوست دانشجو" را مثال بیاورند. ولی آیا این استدلال درست است؟ ما قبل از این که دوستان مجاهد چنین ادعائی کرده باشند، در مقاله ی خبرنگار ی ۴۲ ("دردسر پایان نمایش" - ۵۹/۹/۲۰) بدان چنین پاسخ داده ایم: "این که می گوئیم "دانشجویان پیرو خط امام" دقیقاً آلت دست حزب بوده اند به هیچوجه بدین معنی نیست که تمامی آنان عضو حزب "فراگیر" بوده اند. خیر، واقعیت را بخواهیم، این طور نیست. برخی از آنان رسماً عضو حزب نبوده و حتی چندتائی به سازمان های اسلامی دیگر متعلق بودند. آنچه مهم است، آنست که به هر حال تمامی این "دانشجویان" چه خواسته و چه ناخواسته، دقیقاً در جهت اهداف حزب "فراگیر" به کار گرفته شدند و این که آن ها تا چه اندازه ای به این مسئله آگاهی داشتند و یا نداشتند (که البته اکثریت آنان این آگاهی را داشتند) از نظر محاسبات تاریخی، هیچ چیز را تغییر نمی دهد. حتی این مسئله که فی المثل اگر برخی از این "دانشجویان" و حتی تمامی آنان ته دلشان ضدامپریالیست بودند، (گرچه نبودند) و آرزو داشتند که مبارزه ای ضدامپریالیستی انجام دهند، (که نداشتند) هیچ چیز را در واقعیت تغییر نمی دهد. آن ها به هر حال آلت دست حزبی شدند که نه تنها خیال مبارزه ی ضدامپریالیستی را در سر ندارد، بلکه انواع دسپیس و حیل را می چیند تا مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها را سرکوب سازد". آری ما این سخنان را ۵ روز قبل از چاپ نامه ی "دوست دانشجو" منتشر نموده بودیم و گویا برای آنست که این راه توجیه را نیز بر کسانی که در طول یک

سال "بهبه و چهچه گوی" جریان سفارت بودند، ببندیم. گمان می کنیم که "دوست دانشجو" نیز با این نظر ما موافق باشد، زیرا در نامه ی خود می نویسد: "آری به خوبی حس می کردم که چگونه آلت دست و ملعبه عده ای شده ایم که خودشان گرچه تکذیب می کردند، ولی پشتشان به حزب حاکم گرم بود و به خوبی درک می کردم که ادعاهای پُرطمطراق آن ها در مبارزه با آمریکا کمترین محتوایی ندارد". آیا دوستان مجاهد با این سخنان مخالفند؟ ظاهراً نباید مخالفتی داشته باشند، زیرا خود آنان نیز آن طور که در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۷ (۱۱ دی ماه ۱۳۵۸) می گویند، آن ها در ارزیابی های خود افراد را در نظر نمی گیرند، بلکه با "جریان" برخورد می کنند: "ما با مخالفین خود به هیچوجه فردی برخورد نمی کنیم، به جای برخورد فردی به برخورد با "جریان" اعتقاد داریم" (مقاله ی "عروسک های کوکی ارتجاع" قسمت سوم- تأکید از ماست).

بنابراین با تکیه بر همین سخن مجاهدین (به جای برخورد فردی به برخورد با "جریان" اعتقاد داریم)، اگر آنان مدعی شوند که حمایت آنان از جریان سفارت، حمایت از برخی افراد بوده است، دلیل آن را مردود می شماریم.

اما دوستان مجاهد خود درباره ی یک سال مواضع و عملکرد خود درباره ی جریان سفارت چه می گویند؟ آن ها در نشریه ی مجاهد شماره ی ۱۰۷، در مقاله ی "دعای مبارزه ی ضدامپریالیستی در آزادی گروگان ها" (۷ بهمن ۵۹) می نویسند که: "لکن ما از همان ابتدا در رابطه با اِشغال جاسوسخانه و مسئله گروگان ها یک سیاست دموئلفه ای را دنبال کردیم که بر کلیه مواضع گیری های سازمان حاکم بوده است. یک مؤلفه این خط مشی عبارت بود از تعمیق و ارتقای مبارزه ی ضدامپریالیستی با استفاده از زمینه ها و فرصت هائی که در اثر اِشغال جاسوسخانه و گروگان گیری پیش آمده بود... مؤلفه دیگر این خط مشی که فی الواقع مکمل مؤلفه اول است، نشان دادن عمق و اصالت دعاوی و شعارها و ماهیت نیروهای مختلف برای توده های مردم در حرکت و همراه پاپای تحولات و رویدادهای مربوط به این مسئله بوده است... در ضمن ما کوشیده ایم تا از مسئله گروگان ها و سیر تحولات آن به عنوان یک جریان مهم و طولانی نتایج واقع بینانه لازم را بگیریم و آن را با مردم درمیان بگذاریم...".

طبیعی است که اگر سیاست "دو مؤلفه" ای سازمان مجاهدین خلق ایران چنین می بود، هیچ کس بجز نیروهای "ارتجاعی و واپسگرا و..." نمی توانست بدان ایراد بگیرد. آیا ما می توانیم از سازمان مجاهدین که "با استفاده از زمینه ها و فرصت هائی که در اثر اِشغال جاسوسخانه و گروگان گیری پیش آمده بود"، مبارزات ضدامپریالیستی توده ها را ارتقاء داد و سپس "ماهیت نیروهای مختلف" را در جریان حرکت "برای توده های مردم" افشاء کرد و در ضمن دائماً "نتایج آن را"، آن هم به عنوان "یک جریان مهم و طولانی" با مردم درمیان گذاشت، ایرادی بگیریم؟ پاسخ قطعاً منفی است، اما در این جا نکته ی اصلی گویا فراموش شده است و آن اینست که سازمان مجاهدین خلق ایران چگونه این "سیاست دو مؤلفه ای" را پیش برده است؟ اگر دوستان مجاهد زحمت می کشیدند و نه تنها "سیاست دو مؤلفه ای" خود را به طور کلی شرح می دادند، بلکه به طور مشخص نشان می دادند که چگونه آن را اجراء کرده و به انجام رسانده اند، آنگاه حقیقت آشکار می شد، زیرا به طور کلی خیلی چیزها می شود گفت که دلپذیر هم باشد!

اگر حافظه مان خطا نکند، در نشریه ی طلاونگ (نشریه ی سازمان مجاهدین- شاخه ی مازندران) شعاری به این مضمون و با حروف درشت در آن درج می شود که "همیشه باید حقیقت را به مردم گفت"، آیا اکنون دوستان مجاهد با طرح "سیاست دو مؤلفه ای" حقیقت را به مردم می گویند؟ قطعاً خیر و برای اثبات این ادعایمان اگر دوستان مجاهد علاقه ی چندانی به بررسی مشخص کارنامه ی یک ساله ی سفارتشان ندارند، ما آن را ورق می زنیم آیا واقعاً دوستان مجاهد با استفاده از جریان سفارت مبارزات توده ها را ارتقاء داده، ماهیت نیروهای مختلف را برای توده های مردم افشاء کرده و نتایج حرکت را با مردم درمیان گذاشتند؟

دوستان مجاهد "دانشجویان پیرو خط امام" را انقلابی، قهرمان و... خواندند و حرکت آنان را اصیل، قهرمانانه، ضدامپریالیستی، شکوهمند و... دانستند. نمونه های آن قبلاً گفته شد.

دوستان مجاهد "دانشجویان پیرو خط امام" را که آلت دست حزب "فراگیر" جمهوری اسلامی بودند، به مردم به عنوان نیروئی که به هیچ گروه، سازمان یا حزبی بستگی ندارند و دانشجویانی هستند که "مستقلاً" به پا خواسته اند، معرفی کردند.

دوستان مجاهد جریان اِشغال سفارت را "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" (نشریه ی مجاهد- شماره ی ۱۱) و "موج انقلابی ضدامپریالیستی" (نشریه ی مجاهد- شماره ی ۱۷) که به "نوسان انقلاب" خاتمه

داده و موجب گردیده است که "انقلاب خط سیر اصولی خود و همان مبنای عینی وحدتش را بازیابد" (نشریه ی مجاهد- شماره ۱۳) خواندند که "راه خدا و خلق را دوباره هموار کرد" (نشریه ی مجاهد- شماره ۱۳).

دوستان مجاهد به پیشنهاد "دانشجویان پیرو خط امام" در پنج روز "روزه ضدامپریالیستی!!" شرکت کردند و از مردم نیز طلب نمودند که به این خواست "ضدامپریالیستی!!" "دانشجویان پیرو خط امام" تن دردهند و "دوست دانشجو" در نامه ی خود ماهیت این "روزه ی ضدامپریالیستی!!" را چه خوب توضیح داده است. او می گوید: "ولی عجیب این بود که آمریکا همیشه یک گام جلوتر از ما بود. ابتدا این آمریکا بود که خرید نفت از ما را قطع کرد و هنگامی که مردم شعارشان لغو قراردادها و قطع رابطه با امپریالیسم آمریکا بود، این آمریکا بود که ما را تهدید به محاصره ی اقتصادی می کرد و تازه درمقابل، در حالی که مردم بسیج شده، آماده هرگونه جان فشانی و فداکاری بودند، یا اعلام روزه سیاسی این انرژی عظیم را در کانال های انحرافی جاری می کردیم و به این ترتیب به اصطلاح می خواستیم بگوئیم که از محاصره اقتصادی نمی ترسیم!" (تأکید از ماست).

دوستان مجاهد جریان سفارت را مورد "تأیید و پشتیبانی کامل" (نشریه ی مجاهد- شماره ۱۳) و "حمایت بی دریغ سیاسی- نظامی" (نشریه ی مجاهد- شماره ۱۸) خود قرار دادند.

دوستان مجاهد مکرر اندر مکرر حمایت خود را از "افشاگری های" کذائی "دانشجویان پیرو خط امام" اعلام نمودند، بی آنکه حتی یکبار نیز به ماهیت و اهدافی که این "افشاگری ها" دنبال می نمودند، اشاره نمایند. آن ها "افشاگری های!" "دانشجویان پیرو خط امام" را تیغ برائی نامیدند که گوئی تمامی سردمداران حکومت با آن مخالفند، اما "دانشجویان عزیز پیرو خط امام" مثل شیر در مقابل همه ی آن ها ایستاده و به "افشاگری های!" خود ادامه می دهند. به این جملات از نشریه ی مجاهد، شماره ۱۸ دقت کنید: "افشاگری های دانشجویان پیرو خط امام نیز در رابطه با عناصر سازشکار و وابسته تأثیر بسزائی در تداوم این مبارزه داشته است. میزان و نقش این افشاگری ها را ما به خوبی می توانیم از موضع گیری های نیروهای سازشکار و ارتجاعی در برابر افشاگری ها دانشجویان دریابیم" (تأکید از ماست). حال این سخنان را با گوشه ای از سخنان "دوست دانشجو" درباره ی "افشاگری ها" مقایسه کنید. "دوست دانشجو" می نویسد: "این که افشاگری ها دقیقاً براساس غرض ورزی ها و روی حساب و کتاب مشخصی صورت می گرفت، در نمونه های زیادی دیده می شود". و یا در جای دیگر می گوید: "اگر کسی با اشراف بیشتری به موضع گیری های ما می نگریست، به خوبی می توانست حدس بزند که درباره افشاگری ها چه خطی پیش خواهیم گرفت". این ها تنها نمونه ها نیستند. در سراسر نامه ی "دوست دانشجو" سخنان بسیاری درباره ی "افشاگری های" کذائی بیان شده که می توان به آن مراجعه کرد، اما نشریه ی مجاهد چه می نوشت؟ می نوشت که: "سازشکارانی که از ادامه این افشاگری ها و برملا شدن ماهیتشان به وحشت افتاده، سعی کردند به انحای مختلف از ادامه این گونه افشاگری ها جلوگیری کنند، ولی دانشجویان پیرو خط امام و خلق قهرمان ما و نیروهای انقلابی هرگز نخواهند گذاشت که سازشکاران به این آرزوی خود جامه عمل بپوشانند" (نشریه ی مجاهد- شماره ۱۷).

دوستان مجاهد از "دستاوردهای بسیار ارزشمندی" که "موج انقلابی ضدامپریالیستی دانشجویان قهرمان پیرو خط امام" داشته است، سخن می گفتند. آن ها معتقد بودند که حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" موجب "وحدتی در صفوف نیروهای ضدامپریالیست" گشته است که "بوئی خوش" دارد (نشریه ی مجاهد- شماره ۱۱). دوستان مجاهد، کدام وحدت؟! شاید بتوان سمبل "وحدتی" را که "دانشجویان پیرو خط امام" به وجود آوردند، "چادر وحدت" دانست که در پیرون سفارت برپا شده بود و "دوست دانشجو" درباره ی آن می نویسد: "چادر به اصطلاح وحدت را حتماً به یاد دارید که محل تجمع سران فالانژها و به اصطلاح حزب الهی ها و مرکز طرح نقشه های آن ها برای درگیری با گروه ها بود. ولی شاید ندانید که سران دانشجویان پیرو خط امام ارتباط مستمیری با این کانون توطئه داشتند" (تأکید از ماست). آری! این "وحدتی" است که "دانشجویان پیرو خط امام" به خلق ما "ارزانی!" داشتند.

دوستان مجاهد یکی دیگر از نتایج جریان اِشغال سفارت را آن می دانستند که صفوف نیروهای ضدامپریالیستی را از صفوف سازشکاران و مرتجعین جدا نموده است و اشاره ی ما به بیانه ی پرتول و تفصیل "دانشجویان پیرو خط امام" درباره ی "منافق" بودن سازمان مجاهدین خلق ایران، شاید پاسخی کافی باشد و دیگر لزومی به برشمردن بقیه ی دلایل در رد این نظر نداشته باشد. آری! "دانشجویان پیرو خط امام" این گونه صفوف خلق و ضدخلق را از یکدیگر جدا می کردند!!

و نتیجه ی دیگری که دوستان مجاهد برای اِشغال سفارت برمی شمردند و بیش از همه درباره ی آن تبلیغ می نمودند، این بود که "دانشجویان پیرو خط امام" مبارزه ضدامپریالیستی"، آن هم از نوع "اصیل و انقلابی" را دامن زده اند. آیا اکنون دیگر لازم است تا نشان دهیم که این سخنان تا چه اندازه پوچ و تهی است؟ خود مجاهدین اکنون دیگر می گویند: "و چنین بود که وقتی حزب حاکم استفاده های لازم را از برگ گروگان ها به عمل آورده و حاکمیت انحصاری خود را بر کلیه ی شئون مملکت استوار گردانید، به یکباره شعارهای مبارزه ضدامپریالیستی، محاکمه و اعدام گروگان ها و امثال آن، آنچنان توخالی از آب درآمد" (نشریه ی مجاهد- شماره ی ۱۰۷).

و خلاصه دوستان مجاهد تبلیغ می نمودند که "دانشجویان پیرو خط امام" در این "نیت یا عمل خیر" بر سازمان مجاهدین پیشی گرفته اند و سازمان مجاهدین خلق هم به همین دلیل آن ها را "دوچندان تقدیر می کند" (نشریه ی مجاهد- شماره ی ۱۰).

آیا این ها "سیاست دو مؤلفه ای" سازمان مجاهدین خلق ایران بود؟ آیا این درمیان گذاردن حقیقت با مردم است؟ سازمان مجاهدین خلق ایران در طول یک سال چه کرد؟ جز آنکه در فریب توده ها شریک شد و حرکتی را که به منظور به کجراه بردن مبارزات ضدامپریالیستی خلق، موزیانه طرح ریزی شده بود، تأیید بی چون و چرا کرد و با امکانات وسیعی که در اختیار داشت، مجاناً مبلغ این سیاست نامردمی و ضدخلقی گردید؟ و جالب اینجاست که سازمان مجاهدین خلق ایران که به حق، حزب "فراگیر" جمهوری اسلامی را مانع بزرگی در راه مبارزات ضدامپریالیستی خلق می داند، تا به آنجا که به ناحق با جریان هائی همچون دارودسته ی بنی صدر و باند بازرگان و... این چنین نرمش نشان می دهد، در جریان سفارت بیش از همه به حزب جمهوری اسلامی خدمت نمود، آنچنان خدمتی که تا دنیا دنیاست سردمداران این حزب را مدیون خود ساخته است. سردمداران حزب اگر به ریش مردم ما می خندند، بیش از آن به ریش آن نیروهای سیاسی ای خندیده اند که برای پیشبرد سیاست های غلط خود به ناچار به این حزب "فراگیر" مجاناً کمک کردند تا خرف را به جای لعل به مردم قالب نماید. و اگر بپذیریم که جریان سفارت انجام گرفت تا مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها را سرکوب نماید، آنگاه مگر جز این است که تمامی آن سازمان های سیاسی ای که به بزک کردن جریان سفارت پرداختند و آن را به مردمی که به این سازمان هائی که فریبکاری را به عنوان "مبارزه ی ضدامپریالیستی"، حيله گری را به عنوان "افشاگری انقلابی"، خط بدلی را به عنوان "خط اصیل و انقلابی"، فریب توده ها را به عنوان "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" و نفاق در صفوف خلق را به عنوان "وحدت" یک سال تمام به خورد مردم دادند، اکنون چه می توانند بگویند جز آنکه خودشان را به کوچه ی علی چپ بزنند و همه ی این ها را تحت عنوان "سیاست دو مؤلفه ای" لاپوشانی نمایند؟

چرا سازمان مجاهدین خلق ایران در گذشته آنچنان موضعی درباره ی سفارت گرفت و یک سال تمام از آن حمایت "کامل و بی دریغ" می کرد؟

حقیقت آنست که این سیاست مجاهدین جدا از سایر موضعی که آنان در دو سال پس از قیام اتخاذ کرده اند، نیست و در واقع عیناً منطبق است بر سیاست هائی که آنان در این دو ساله تقریباً در تمامی زمینه ها به کار می گیرند. اما ما نمی خواهیم در این مقاله به کلیه ی سیاست های سازمان مجاهدین خلق و خطی را که آنان دنبال می نمایند، بپردازیم. اما می دانیم هنگامی که موضع آنان را درباره ی جریان سفارت ارزیابی می کنیم، به یک مفهوم به گنه دیگر سیاست های سازمان مجاهدین خلق نیز پرداخته ایم. ما درعین حال نمی خواهیم در این جا در این باره گفتگو کنیم که این مواضع ناشی از کدام موضع طبقاتی است، زیرا می دانیم که دوستان مجاهد "چه حساسیتی" نسبت به این مسئله دارند و طرح آن در این مقاله ممکن است موجب آن شود که پاسخگویان به آن، به جای آنکه به مسائل مطروحه در این مقاله بپردازند، بحث ها را به جایی بکشانند که "انتهائی نداشته" و مسئله ی اصلی مقاله یعنی جریان سفارت و موضع سازمان مجاهدین خلق درباره ی آن نادیده گرفته شود و ما به هیچوجه مایل نیستیم که چنین فرصتی را به کسی بدهیم.

به نظر ما سازمان مجاهدین خلق از همان آغاز جریان سفارت می دانست که قضیه از چه قرار است و اگر حتی سخنان خود آنان را در این زمینه که از ابتدا می شد حدس زد که جریان سفارت به کجا کشیده می شود، نادیده بگیریم، می توان نشان داد که حداقل دوستان مجاهد با تجربیاتی که در همان چندروزه ی اول به دست آوردند، به ماهیت جریان سفارت پی بردند. فی المثل دوستان مجاهد در همان چندروزه ی اول به تبعیت از "حرکت دانشجویان پیرو خط امام" به تسخیر کنسولگری های اصفهان و تبریز اقدام نمودند، اما با واکنش وحشیانه ی سردمداران حکومت و پاسداران و حزب الهی ها مواجه شدند و مورد ضرب و

شتم قرار گرفتند. در همان زمان دادسرای انقلاب اسلامی تبریز در اطلاعیه ی شماره ی ۲ خود از جمله دلایلی که برای سرکوب تسخیرکنندگان کنسولگری آمریکا بیان کرد، چنین گفت: "۱- دانشجویانی که کنسولگری تبریز را اشغال کرده بودند، برخلاف آنچه که ادعا کرده بودند، دانشجویان پیرو خط امام نبوده و وابستگان سازمان مجاهدین خلق بوده اند...". این بیانیه را نشریه ی مجاهد چاپ نمود تا آن را مورد انتقاد قرار دهد. آیا همین دلیل اول بیانیه ی دادسرای انقلاب اسلامی به تنهایی کافی نبود تا چشم و گوش کسانی را که "چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن" دارند، بازنماید؟ دادسرای انقلاب اسلامی صراحتاً می گوید که چون "دانشجوی پیرو خط امام" نبودند، دمار از روزگارشان درمی آوریم. آیا دوستان مجاهد خلق از خود نپرسیدند که اگر جریان اشغال سفارت حرکت "ضدامپریالیستی" عده ای دانشجوی بوده است و سردمداران حکومت به صرف "ضدامپریالیست" بودن آن ها و نه وابستگی شان از آنان حمایت می کنند، پس چه دلیلی دارد که از هر نیروی ضدامپریالیست دیگر که فی المثل کنسولگری آمریکا را اشغال می کند، نه تنها حمایت نکردند، بلکه به سرکوب آنان نیز پرداختند؟ آیا دوستان مجاهد از خود نپرسیدند که چرا از نظر سردمداران حکومت "دانشجویان پیرو خط امام" تافته ی جدا بافته اند که اجازه ی اشغال سفارت را دارند، اما دیگر نیروها نمی توانند حتی کنسولگری را اشغال کنند؟

مسائل روشنتر از آن بود که قابل درک نباشد و ما گمان نمی کنیم که دوستان مجاهد به آنچنان سرگیجه ای دچار شده بودند که نمی دانستند اوضاع از چه قرار است. دوستان مجاهد می دانستند که جریان چیست و با این حال از "دانشجویان پیرو خط امام" و از اشغال سفارت "حمایت بی دریغ" می کردند. آن ها همان طور که خود می گویند و ما نیز قبلاً گفته بودیم (اعلامیه ی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، کرگ بر فریبکاران" - ۲) نیروی خود را از صبح تا شب و شب تا صبح آن هم "در هوای سرد و بارانی" پشت درهای سفارت متمرکز کرده بودند، اما برای چه کار؟ خود آن ها خواهند گفت که برای ارتقای مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها، اما ما می پرسیم: شما چگونه مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها را ارتقاء دادید؟ آیا شما در پشت درهای سفارت جمع شده بودید تا به مردم بگوئید: ایها الناس این ها همه فریب است، این مبارزه ضدامپریالیستی نیست، این به کجراه بردن مبارزه ی ضدامپریالیستی است، این حرکت "کم مایه" و "بدون اصالت" و "باطل" است، فریب نخورید و...؟! نه! شما به مردم چنین نمی گفتید، بلکه از آنان می خواستید که از "دانشجویان قهرمان و انقلابی و... پیرو خط امام" و حرکت "اصیل" و "انقلابی و پرمایه و ضدامپریالیستی و..." آن ها حمایت کنند. شما به مردم می گفتید که راه مبارزه ی ضدامپریالیستی همین است. شما به مردم می گفتید که "دانشجویان قهرمان پیرو خط امام" "راه خدا و خلق" را "هموار" کردند، "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول کردند"، چنین کردند، چنان کردند و شما از همه می خواستید که "حمایت کنند"، "بی دریغ" حمایت کنند، پنج روز "روزه ضدامپریالیستی" بگیرند و به بیانی روشنتر شما از مردم می خواستید که مبارزه ی ضدامپریالیستی را رها کرده و به دنبال خر دجالی بیفتند که حزب جمهوری اسلامی افسارش را به دست داشت.

آنچه تعیین کننده ی حرکت سازمان مجاهدین خلق بود، "جو"ی بود که بر جامعه حاکم بود. دوستان مجاهد دیگر کاری نداشتند که روند قضایا به کجا ختم می گردد. برای آنان "لحظه حال" مطرح بود. آن ها وقتی می دیدند که بسیاری از مردم جریان سفارت را به جای مبارزه ی ضدامپریالیستی پذیرفته اند، دیگر شهامت آن را در خود ندیدند که در برابر این فریب بزرگ و برخلاف جوی که وجود داشت، موضعی بگیرند، بلکه به عکس، خود نیز تا آنجا که توانستند این جو را دامن زدند. در آن زمان اتخاذ موضعی که ماهیت جریان سفارت را برملا کند، تنها برای کسانی ممکن بود که متکی بر ایده های انقلابی خود بوده و با ایمان بدان ها، تزلزل ناپذیر و پایدار بمانند و واقعاً به این ایده معتقد باشند که در هر شرایطی حقیقت را باید به مردم گفت. دوستان مجاهد می دانستند که اتخاذ موضعی رادیکال و طرح قضیه برای مردم، بخشی از هواداران آن ها را از آنان خواهد کرد، زیرا این دسته از هواداران سازمان مجاهدین خلق درست به دلیل چنین موضعی، مواضع مشابه با جریان سفارت که بوی سازشکاری و ماستمالی قضایا از آن بلند می شود، جذب این سازمان شده اند و دوستان مجاهد بهتر از هرکسی می دانستند که این دسته از هواداران را چگونه جذب کرده اند و درعین حال این درک تشکیلاتی را نیز نداشتند که به خاطر آینده، فعلاً بر هواداران صدیق و انقلابی ای که دارند، هوادارانی که تعداد آن ها کم هم نیست، تکیه نمایند و مطمئن باشند که روند مبارزه، هوادارانی از آن دسته را ناچار خواهد ساخت که به رادیکال ترین مواضع روی آورند. جالب اینجاست که در همان زمان (۲۸ آبان ۵۸) در نشریه ی مجاهد می نویسند: "حقیقت اینست که در امر انقلاب، به خاطر ارتباط تنگاتنگ آن با واقعیات و قانونمندی های سرسخت اجتماعی، نه شعارها و نه ساز و دهل، و نه موقعیت های مقطعی و نه هجان و شعله ور شدن عواطف سرکش (ولو انقلابی) هیچیک نمی توانند جانشین یک خط درازمدت اصولی گردد." (مقاله ی "هشدار پیرامون چپ روی و چپ نمائی، ۲-۳" تأکیدها از ماست) و خود به شعارها، موقعیت های مقطعی، هجان و... تن می دهند و "یک خط درازمدت اصولی" را فدای آن می کنند و مثل موارد دیگر، سیاست کجدارومریضی را که مثل مرضی مزمن دو سال است که یک سازمان انقلابی بدان دچار شده است، در پیش می گیرند. از "دانشجویان پیرو خط امام"

حمایت "بی دریغ" می کنند و درعین حال از حکومت "انتقاداتی" می نمایند و از سردمداران آن می خواهند که بیشتر مبارزه ی ضدامپریالیستی بکنند و بدین ترتیب حساب "دانشجویان پیرو خط امام" را که آلت دست سردمداران حکومت بودند، از حساب حکومت جدا می کردند و به توهّم توده ها دامن می زدند.

مواضع کنونی سازمان مجاهدین خلق درباره ی جریان سفارت به خوبی نشان می دهد که آن ها در گذشته چگونه "خط درازمدت اصولی" را فدای "موقعیت های مقطعی" نمودند. امروز گند جریان سفارت آنچنان درآمده است که دارودسته ی بنی صدر و روزنامه ی انقلاب اسلامی شان و باند *بازرگان* و روزنامه ی میزان شان نیز برای سوارشدن مجدد بر جنبش توده ای و تضعیف حریف مقابل شان در حاکمیت از جریان سفارت به عنوان فریب توده ها یاد می کنند. امروز دیگر گفتن این که جریان سفارت فریب و نیرنگی بیش نبوده است "مالیاتی" ندارد، زیرا توده ها خود در جریان عمل به ماهیت آن پی برده اند. بله امروز بسیاری از سازمان های سیاسی که تا دیروز به حمد و ثنای "دانشجویان پیرو خط امام" مشغول بودند و در فریب توده ها دست در دست حاکمیت شرکت نمودند و به یک معنی بیش از حاکمیت، توده ها را فریب دادند، همه می گویند که ما هم می گفتیم که جریان همه اش فریب و نیرنگ بوده است. اکنون دیگر کمتر سازمان سیاسی ای را می توان یافت که همچنان بر مواضع قبلی خود در مورد جریان سفارت تأکید ورزد، مگر آنکه نوکرفصنان و خائنینی چون اکثریت و حزب توده باشند که برای اثبات چاکری خود نسبت به حزب فراگیر جمهوری اسلامی (که از آن اهدافی را دنبال می نمایند) در حمد و ثنای آزادی "گروگان ها" نیز مثل "بلبل" چهچه بزنند.

وقتی *بازرگان* ها و بنی صدرها هم- همان بنی صدری که در ابتدای جریان سفارت بر بالای دیوار سفارت اندر فوآند گروگان گیری سینه چاک می داد- اکنون که توده ها به گنه قضیه پی برده اند، جریان سفارت را توطئه ی حزب جمهوری اسلامی و فریب توده ها می خوانند، چرا سازمان مجاهدین خلق ایران چنین نگوید. ولی آیا این سازمان، سازمانی که بنیان گذاران آن آنچنان خط و مرز خود را قاطعانه با تمامی نیروهای سازشکاری که در محیط سیاسی ایران بدون هیچ حرکت انقلابی پرسه می زدند، روشن نمودند و آنچنان مواضع رادیکالی گرفتند که بدان ها این امکان را داد تا با رژیم محمدرضاشاهی مبارزه ای جدی و مؤثر و مثبت نمایند، در گذشته نیز مسئله ی سفارت را همین گونه برای هواداران صدیق و توده هائی که خون شهدای مجاهد را، آن جانبازی ها و فداکاری ها را تضمینی برای سازش ناپذیری کنونی سازمان مجاهدین خلق و بالتجیحه تحلیل و عملکردهای آن می دانند، توضیح می داد؟ و اگر یکی از وظایف سازمانی انقلابی که مدعی رهبری نیز هست، این باشد که در شرایطی که دشمن می کوشد تا به هر وسیله توده ها را بفریبد و حقیقت را از آنان پنهان نگاه دارد، توده ها را آگاه نماید و آنان را از توطئه های دشمن برحذر دارد، آیا سازمان مجاهدین خلق ایران درباره ی جریان سفارت این وظیفه را انجام داد، یا آنکه تسلیم جو "موجود" و "موقعیت های مقطعی" شد؟

ادامه ی چنین سیاستی از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران بی شک عواقب ناگواری را برای جنبش توده ای و برای این سازمان به همراه خواهد داشت. بدون شک اگر دوستان مجاهد همچنان "یک خط درازمدت اصولی" را فدای "منافع آنی روز" گردانند، نه تنها به جنبش توده ای، بلکه بر سازمان خود نیز ضربه خواهند زد و آنچه در این باره می توان گفت شاید همان جملاتی باشد که در نشریه ی مجاهد آمده بود: "اینجاست که یک انقلابی می گوید: این فراموش کردن مطالب بزرگ و اساسی به خاطر منافع آنی روز، این دیدن از پی کامیابی های آنی و مبارزه در راه آن، بدون درنظر گرفتن عواقب بعدی، این جنبش آینده را فدای امروز کردن، شاید هم از روی براهین "صادقانه" به عمل آید، ولی این اپورتونیسیم است..." (مقاله ی "هشدار پیرامون چپ روی و چپ نمائی"، ۳- از نشریه ی مجاهد شماره ۱۱- ۲۸ آبان ماه ۵۸). ما در این جا لفظ اپورتونیسیم را در مورد دوستان مجاهد صادق نمی دانیم، نه از آن رو که سیاست های آن ها تا آن حد بد نبوده است که اپورتونیسیتی قلمداد شود، بلکه از آن جهت که این مقوله در محدوده ای قابل طرح و بحث است که سازمان مجاهدین خلق ایران را شامل نمی شود.

ما امیدواریم آنچه نوشتیم موجب وحدت بیشتر نیروهای مبارز و مترقی گردد، نه آنکه به چنین وحدتی خدشه وارد سازد. اکنون سازمان مجاهدین خلق ایران می تواند نقش بزرگی را در جنبش ضدامپریالیستی خلق بازی کند. پایبند بودن دوستان مجاهد به اصولی که بنیان گذاران این سازمان بدان معتقد بودند و بر آن مبنا حرکت می کردند، قطعاً به تأثیر مثبت این سازمان بر جنبش ضدامپریالیستی خلق که تمامی نیروهای امپریالیستی و دست نشاندهگان آن ها و تمامی سازشکاران و فرصت طلبان سعی در به کجراه بردن آن دارند، منجر خواهد شد و در غیر این صورت اگر همچون جریان سفارت، سازمان مجاهدین خواسته یا ناخواسته با نیروهائی همچون حزب جمهوری اسلامی، دارودسته ی بنی صدر، "امت"، اکثریت خائن و حزب توده همسو گردد، تنها نقشی منفی در جنبش خواهد داشت و ما به هیچوجه مایل نیستیم که این سازمان را با آن پشتوانه ی مبارزاتی در آنسوی خط ببینیم. پس اگر انتقاد می کنیم، با این امید است که

خط مرز بین حرکت انقلابی و غیرانقلابی را مشخص کنیم و اگر این جملات کتاب "فدائیان اکثریت به کجا می روند؟!" از انتشارات "اتحادیه ی انجمن های دانشجویان مسلمان دانشگاه ها و مدارس عالی" را بپذیریم که "البته روشنگری حقایق و انتقاد اصولی از مواضع نیروهای دیگر به شرط آنکه اصل وحدت نیروها را در مبارزه ضدامپریالیستی نقض نکند، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه درواقع یک وظیفه انقلابی نیز محسوب می شود. چنین انتقادی که از یک موضع مسئولانه نسبت به سرنوشت خلق و انقلاب صورت می گیرد، جنبش انقلابی را ارتقاء می دهد و زمینه های نظری مناسب را برای نزدیکی و اتحاد احزاب و سازمان های مترقی- که لازمه تداوم مبارزه ضدامپریالیستی است- فراهم می کند" (صفحه ی ۳ و ۴)، آنچه را که مطرح کردیم، انتقادی اصولی و از موضعی انقلابی می دانیم. به امید آنکه دیگر نیروهای مبارز و مترقی نیز چنین برداشتی از آن نمایند.

توضیحات

(*)- نقل از: خبرنگار ی چریک های فدایی خلق ایران- مازندران، شماره های ۵۲ و ۵۳ و ۵۴.